163

Rasā'il-i-shī'iyya.

(Controversy).

C.

163

رساله مشتمل جواب استفتار

محبت العوض و خطوط

عبارت مقامی از رسید

با حضور ها اتفاق تحریر شد

[illegible]

Lucknow
20.V.97
W.1

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله وکفی والصلوة علی حبیبه المصطفی وعلی اله واصحابه الشرفاء الحنفاء

اما بعد درین زمان که خاطر از مناظره طایفه امامیه بسبب فقدان مخاطب

فهیم ارمیده است و اوراق ملتقطه که سابقا از کتب ایشان فراهم امده

بود بوزیدن صرصر بیکاره و حفاظت دوران منتشر گردیده ازینغارت

حیفان بالخصوص مولانا رشید الاسلام ومرشد المتکلمین المستغنی

عن التعریف والتبیین ادام الله برهانه و تقل بالحسنات میزانه زیرا که

المامی در جگر واتیانهای و عدم اجتماع اسباب و صرف اکثر اوقات

در مصیر صد کلفت و کدورت و در غربت یاران همدم و دوستان

2

قدیم سیما بعضی از حضرات صوفیه صافیه قدس الله اسرارهم و افاض
علینا انوارهم از جانب بلاد متفرقه بالحاح شدند و تاکید مزید داعی
و باعث شدند که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی القاب
جمیل الاوصاف مولوی سید محمد ادام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر
مآله که با ادعای خلوص تشیع و مزید ولای اهلبیت علیهم السلام بطلان
شهادت گلبن حدیقه عفت و طهارت سرو بوستان امامت و امارت
ریحان رسول الثقلین حضرت امام حسین علیه السلام و اثبات
حقیت خلافت یزید پلید مبدء قساوت و شقاوت قلبی فرموده
بودند باید نوشت ناچار بامتثال اوامر ایشان بی مراجعت بکتب
کثیره بذکر آنچه در [illegible] محفوظ بوده محفوظ جسارت نموده شد
متوکلا علی رحمة ربه ارحم الراحمین و متمسکا بذیل النبیه افضل الاولین
والاخرین قوله باقوال علمای اهل سنت والجماعه در [illegible]
حضرت امام حسین علیه السلام بنابر اصول مذهب ایشان باغی
بوده و در صورت اولی وجه ثبوت آن بیان شود و بنابر اصول موضوعه
ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد زیرا که طرق

ثبوت خلافت بنابر تصریح علمای ایشان یا ببیعت اهل حل و عقد است
ولو کان واحدا یا باستخلاف خلیفهٔ سابق لاحق را یا بقهر و استیلا
چنانکه شارح مقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل
والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین تیسر حضورهم
من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد
بل لو تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته والثانی
استخلاف الامام وعهده وجعل الامر شوری بمنزلة الاستخلاف
الا ان الثالث القهر والاستیلاء فاذا مات الامام وتصدی
للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس
بشوکته انعقدت الخلافة له وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی
الاظهر و صاحب مواقف وشارح آن در تفصیل وجه اول از
وجوه ثلثه چنین آورده واذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة
فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل
والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل من العقل او السمع
بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة

قال

ووجوب

ز وجوب اتباع الامام على اهل الاسلام وذلك لعلمنا بان
الصحابة مع صلابتهم في الدين وشدة محافظتهم على امور الشرع
كما هو حقها اكتفوا في عقد الامامة بذلك المذكور من الواحد
والاثنين كعقد عمر رضي الله عنه لابي بكر رضي الله عنه وعقد عبد الرحمن
بن عوف لعثمان رضي الله عنهما ولم يشترطوا في عقدها اجتماع من
في المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة من علماء امصار
الاسلام ومجتهدي جميع اقطارها هذا كما مضى ولم ينكر عليهم احد
وعليه اي على الاكتفاء بالواحد والاثنين في عقد الامامة انطوت
الاعصار بعدهم الى وقتنا هذا انتهى بلفظه **اقول** حقیقت یزید
علیه ما یستحقه نزد اهل حق بهر حال معدوم ومنتفی وشهادت
جناب امام حسین علیه السلام بهر صورت ثابت ومتحقق پس
اما حقیت خلافتش عند القائلین بالکفر نصیه ور الامر بقبل الامام
وامثاله وهم الاکثرون کما اعترف به المخالفون وهم نیست کسانیکه
در کفر ولعن یزید بنابر احتیاط متوقف اند دلیلی بر اسلام وبلا
معارض نظر ایشان موجود نشده پس بدیهی البطلان است

و شهادت انصاب برین هر دو مسلک محتاج به بینه نیست

فضلا عن اقامة البرهان چه احدی از کفار و کسی که در اسلام او

تردد نمایند لا بود ریاست اهل اسلام نیست و لن یجعل الله للکافرین

علی المؤمنین سبیلا و جناب سید الشهدا وقت محاربه و مجاهده

فی سبیل الله از خواسته بودند که از کافر فاجر استیلای بر اهل

اسلام حاصل نشود که در تسلط او فسادهای عظیم منطوی بود فما

وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا والله یحب

الصابرین و بیعت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله

و سنة رسوله و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهدای کربلا

ملاحظه جور و جفای او و رعایت سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

بابت صیانت نفوس و محافظت ناموس بود و الا لو صلنا ضرورا کما

لایدیهم نفعا و آنچه از دواهی عظمی و حوادث کبری به سبب خلع بیعتش

با اهل مدینه پیش آمد و فتنه های بزرگ و جور و عدوان لشکران خبیث

برای کام از زمان رفت جگر خامه از تحریر بندی از آن منشق و زبان مخلصان

از تقریر مجملش لال منطلق میگردد چه هر گاه آن خبر گرد شور بجهان

خلع

قلع اهل مدینه را از بیعت خود وحش در یافت کرد لشکر عظیم خونخوار
باستیصال سکنه مدینه رسول مختار علی افضل ساکنها الاف
التحیة والسلام فرستاد جماعه کثیر از صحابه کرام وقراء قرآن را
طعمه قلم شمشیر شان شدند واز بقیه السیف هر کسیکه ذکر بیعت
بر لسان خدا و سنت سنیه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر زبان
راند فی الفور گردنش زدند مسجد نبوی را معطل کردند با آنکه
اخس حیوانات دران مسجد شریف که محل ورود جنود قدسیه
ملائک ومنتهای آرزوی متمکن فیها علی الارائک بود بستند
کما فصل فی الصواعق وبرآمدن بعضی اصحاب از مدینه طیبه واقامت
ایشان در بصره بملاحظه بعضی از ضرورات بود کما صرح به القرطبی وغیره
من المورخین اما بطلان خلافتش نزد جمعیکه صدور امر قتل امام
مانند آن از یزید پلید نزد ایشان به ثبوت نه پیوسته واز نجبت بزعم
ایشان از دایره اسلام بیرون نرفته پس از انجهت که بیعه اهل حل
وعقد لو کان واحد از انجمله ثابت خلافتش وبطل شهادت
سید الشهدا از جنس متنفی باشد وقوع نه پذیرفته قال العلامة

الدهلوی قدوة المحققین فی جواب بعض السائلین نبوّر اهل
مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی شده بودند و
بیعت قبل امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر بن عمر
رضی الله عنهم اجمعین بیعت نکرده بودند بالجمله خروج امام حسین
علیه السلام برای دفع تسلط او بوده بود رفع انتهی مختصرا و نقابت
بیعت واحد بشرطی است که مستجمع شروط امامت را بر داشته باشد
ولیکن چون یزید پلید از امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع
علیه بود به بیعت عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از حرب و
شهادت کربلا دیو جفایی استقبال است مفید مدعای مخاطب
اسوه الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین موقوف
حقیقة کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه واله وسلم معصوما
بدلالة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول الآیة و قوله تعالی و من
یطع الرسول فقد اطاع الله و قوله عز شانه و من یعص الله و رسوله
فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا فاذا کان غیر النبی معصوما یلزم نقصان

الواق

القران وهو غنی عن البیان لکنه هدی للمتقین و رحمة وشفاء
للمومنین واین مغالطه تنها مجتهد الزمانی را ایش نیامده که
جناب مجتهد متوفی والد ماجد ایشان را نیز بعضی از این اصل
نگفته و بیعت اهل دمشق بملاحظه قهر وظلم یزید قابل
اعتماد نیست اگر نظر باستخلاف باشند پس بر تقدیر بودن
چون استخلاف و عهد یزید و نقض حلاف عهد بوده بیعت
ایشان از قبیل فاسد بر فاسد خواهد بود و حال استخلاف از
وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که روبروی اکابر و اصاغر با تاکید
تمام نوشته بمهر و گواهی ایشان منقش گردانیده بودند ظاهر است
وصورة هذه

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما صالح علیه حسن بن علی معویة بن ابی سفیان صالحه ان یسلم
الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة
رسوله صلی الله علیه وسلم وسیر الخلفاء الراشدین المهدیین
ولیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا
بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین وعلی

ان الناس آمنون حيث كانوا من ارض الله في شامهم وعراقهم و
حجازهم ويمنهم وعلى ان اصحاب علي وشيعته آمنون على انفسهم
واموالهم ونسائهم واولادهم حيث كانوا وعلى معوية بن ابي
سفيان بذلك عهد الله وميثاقه ان لا يبغي للحسن بن علي ولا لاخيه
الحسين ولا لاحد من اهل بيت رسول الله غائلة سرا ولا جهرا ولا يخيف
احدا منهم في افق من الافاق شهد عليه فلان بن فلان وكفى بالله
شهيدا واين وثيقه هم در صواعق وهم در كتب ديگر مروي
ومسطور است وابن بابويه قمي وشيخ مفيد وقطب راوندي وابن
شهر اشوب مازندراني با اهل سنت بمقدار اتفاق دارند ونزد بعضي
استخلاف مشروط باين بود كه متعرض حال امام حسين عليه السلام
نشود وچه منهدم مباني خلافت بعد الاستخلاف ايضا باعتبار
شرطه وقريب باين معنى است روايت شيخ صدوق قمي
از امام زين العابدين عليه السلام كه معاويه در باره امام حسين عليه
بايزيد گفت اما امام حسين پس مبدأ نسبت وقرابت
او از آنحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم واو پاره تن

آنحضرت

انحضرت است و از گوشت و پوست و خون انحضرت
پرورده شد الی ان قال مهرلت او را با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بیاد آورد و او را اگر وه او مواخذه مکن بلکه ما را
من خود رنجیدت با وی محکم کرده ام قطع مکن و زنهار که با وی مکروه
و آسیبی مرسان و از ینجا بروایت و از ینجا روایت اخص الخواص
مخالفین در یزید و معاویه فرق زمین و آسمان معلوم شد و الکان
العوام لا یعقلون شیئا و لا یهتدون پس معتقد بودن استحقاق
کدامی برای حقیت خلافت یزید لعین در حیز منع است باقی ما
قهر و استیلا و هو ایضا ممنوع فلا نسلمهم لا یغنی من جوع ملاک
بر بطلانش اقامت برهان می توان کرد اما نقلا فلما مر انفا و اما
عقلا پس از انکه برین تقدیر می بایست که اهل کوفه که بشهادت
کتب معتمده امامیه قایل بولایت جمیع ائمه علیهم السلام
بودند خو زیرا که وقت عرض ولایت بر کسنه تمامی بلدان
غیر از اهل کوفه دیگران اختیار کردند و از قدمای شیعه شمرده
شدند که تقیه می بودند هم تابی از بیعت یزید می کردند

چنانچه بعد از خروج از لشکر یزید پلید نهاد و آمدن رئیس اهل
عناد عبید الله بن زیاد و تدبیرات و تهدیدات بی بنیاد
او از ایشان بظهور رسیده بدانی که وقت مرتبه خطوق و ضرر
و خوف و هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه تقیه
کما یعرفه اشتراط لله تعالی اینهمه جوش مخت که بنا بر تشیع انها
متواتر بر روی کار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب
نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ و زغن بود و رنه
شجاعتی که برای اینفرقه عنایت شده بود و هم از مذهب
ایشان که وجوب تقیه تهمت سخت بعید می نماید که با وجود
قهر و غلبه آن یزید منحرف گردیده در طلب امام حسین ع
داده هزار نامه ارسال دارند که سبزها رسیده و نهرها
قرار یده و اسباب جنگ همه مهیا گردیده زود بقدوم
خود ابن ملاد را منور انی کن اشعار بنور رایت فتح
افراختن زمانه لشکر بکران ساختن سپاهی چو
امان مبنی همه نیزه و گرز و خنجر بدست چو باع

انهای

آهنگ جون اورند زخشک آب و آتش برون اورند
چو تیر از کمان در کین آورند سپهر آسمان بر زمین آورند

و انکار وصف عنوانی اینها بجهت اختیار بودن ایشان و اتفاق علمای اهل سنت بر امامت آنحضرت که ظاهرا بر طور شیعه متوجه تواند بود و کمان آنکه بعد ذلک انشاء الله تعالی با وصف معتقد اول نشستن بدترین از اینها حیرت بر حیرت می افزاید فانه من قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق ایشان با وجود یکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد عین مدعای است فانهم یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون هرگاه همقدار ذهن نشین شد اکنون شروط امامت که نزد جمهور اهل سنت مقرر گشته ملک اجماع بران منعقد گردیده از کتاب مواقف و شرح ان باید شنید الجمهور علی ان اهل الامامة مجتهد فی الاصول والفروع لیقوم بامور الدین ذو رای لیقوم بامور الملک شجاع لیقوی علی الذب عن الجور

وقيل لا نشترط هذه الصفات بل انها لا توجد الان مجتمعة فيكون
اشتراطها عبثا او تكليفا بما لا يطاق مستلزما للمفاسد التي
يمكن دفعها بنصب فاقدها نعم يجب ان يكون عدلا لئلا يجور
عاقلا ليصلح للتصرفات بالغا لقصور عقل الصبي ذكرا اذ النساء
ناقصات عقل ودين حرا لئلا يشغله خدمة السيد ولئلا يحتقر
فيعصي فهذه الصفات شروط بالاجماع قال السيد الجرجاني
ويجيء فيه اشارة الى ان القول بعدم اشتراط الثلث الاول
مما لا يلتفت اليه وما تمسك على الاول فيه مزد وود بانه يحتمل
عدم الوجوب مطلقا لكن للامة ان ينصبوا فاقدها دفعا للمفاسد
التي تندفع بنصبه وبهنا صفات اخرى في اشتراطها خلاف
الاول ان يكون قريشيا الى اخر ما قال في المواقف واز اين عبارت
صريح معلوم شد كه عدالت از جمله شروطست كه هيچكس
در ان خلاف نكرده وكفت دیگر مثلا شرح طوالع نيز براين
متضمن دلیل است كه در عدالت كسى از اهل حل وعقد فاسقى
ظالمى را اختيار كند يا خليفه مطلق من بين الامام اورا برا

ان منصب

این منصب تشریف برگزیند طاعتش بکنند و اجنبی را بر این
منصب نگروانند بیعت نکنند چون ریشهٔ سلطانی ⁂ که
نیاید ز کرگ چوپانی ⁂ و ثبوت امامت به بیعت اهل حل
و عقد و استخلاف برای همان کسیست که شروط مذکوره
در وی موجود باشد تا امامتش از قوه بفعل آید کما فی المواقف
نه آنکس که فسق او متفق علیه و کفر او مختلف فیه باشد لانهم
فالامامة والفسق متضادان آری اگر از رئیس وقت فسق و
ظلمی بظهور انجامد بعد از آنکه عادل باشد مردم را از خلع بیعتش ضرورت است
و این وقتی است که در برداشتنش فتنه بر پا نشود و الا دفع
مفسدتش را اختیار کنند قال صاحب المواقف وللامة خلع
الامام وعزله بسبب یوجبه مثل ان یوجد منه ما یوجب اختلال
المسلمین وانتکاس امور الدین کما کان لهم نصبه واقامته لانتظامها
واعلائها وان ادی خلعه الی الفتنة احتمل ادنی المضرتین و همین است
عند علماء التحقیق مذهب امامیه درباره شخصی که او را باجتهاد برگزیده
باشند و هو لا یقدر علی استنباط المسائل الفرعیة من الادلة

الشرعیه و در کتب دیگر از علم کلام مذکور است که هرگاه از پادشاه
فسقی بظهور رسد اختلاف است در آنکه او را موقوف دارند
یا بجای او دیگری نصب کنند جمعی باول رفته‌اند لانه لو کان بحاله لصید ثمنه الفتن
العظیمة فیجب عزله و نزد جماعه دیگر قول ثانی مختار است فانه یوجب
سفک دماء المسلمین فکیف فاسقی یا کافری که بزور مستولی و
غالب گشته و تسلط تمام برافراد انام نموده اگر ده باشد و فاسق
و جاهلی که بزور و شمشیر خود غالب گشته باشد جواز خلافت و
اختیار الحکومتش با آنچه مخالف شرع نیست با وجود ضرورت و عدم
و ناچاری هم بر تقدیری است که رفاهیت بندگان خدا
منظور دارد فسق او بر دیگری متعدی نباشد اعتقاد بحقیه خلافتش
ازین لازم نمی‌آید و من ثم نعلم ان من قال العدالة لیست
واجبة عند اهل الحق و یجتمع الفسق والامامة علی مذهبهم اخطار خطأ
ظاهر العدم فرقة بین ابتداء الامامة و بقائها ولم یعلم انه لا یلزم
من عدم عزله للضرورة المذکورة اجتماع الامامة و الفسق والا لزم
اباحة المیتة والدم و لحم الخنزیر مطلقا فی الشریعة النبویة صلی الله
علیه وسلم

علیه وسلم و جواز اجتهاد و تن بخلو عن العدالة والقدرة علی
استنباط المسائل عن الاصولیة بالجمله فرستادن مسلم بن
عقیل بعد از طلب اهل کوفه به نیت دفع فساد و ان سنیه که ان بنا
بود که سنت سنیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تبدیل و تبدیل کان
هذا را جواز و دلیل کرده بودند و هر گاه در اثنای راه خبر
شهادت وی و تفرق قد مار انا مید سمیع افتاد سید قصد مراجعت
فرموده بود فرزندان عقیل قبول نکردند و لشکر یزید نمود از شدن
بر جیند هیچ دست که بسوی مدینه تشریف ارزانی دارد یا بجانب دیگر
راهی شود سود ی نکرد و بعاقبت انخاب زائد داشتند و قول
او را هرگز قبول نکردند و حر بن یزید با انکه در آخر از لشکر
شقاوت اثر بجذبه سعادت ازلی بیرون برآمده بر کات
سعادت انتساب امام همام او یحث و معذرت نموده بر
لشکر دشمن زد و پای ثبات افشرده بدرجه شهادت فایز شد
در وقتیکه حضرت متصل کوفه رسیده بود گفت ان عبد الله
بن زیاد ارسلنی الیک و امرنی ان لا فارقک حتی اقدم

یک شب عابد و ابا داد سید کاره فما یمکنی الرجوع الی الکوفه ولا السبیل
الی مفارقتک فانحرف الحسین رضی الله عنه عن طریق الکوفه
الی کربلا فنزل بها فی الیوم الثانی من المحرم سنه احدی وستین
واین همه در کتب معتمده امامیه نیز مروی است خواص ایشان
مجال انکار ندارند و با عوام کاری نیست انهم کالانعام بل
هم اضل سبیلا حاصل که قتال انجناب با ان گروه اشقیا دفعا
عن نفسه و محافظة علی اهل بیته بوده که از جمله ضروریات است و منجمله
مدایم که نیز خدا را باکثرت و شجاعت قبیله بنی هاشم که کشته
از دست ایشان بودند رجوع اکثری از صحابه و انوار ملایکه باعانت
انجناب و مواعید و مواثیق انجناب در باب حفظ ناموس حضرت
سیده و اولاد امجاد ایشان و اختیار رتق و فتق کارخانه
زمین و سماوات و ذلیل کردن اعدا خود و حامی اهلبیت
تا آنکه بتحریف قران و تبدیل شریعت و بتهمت نالایق نسبت باهل
سیده نساء عالمیان و شهادت ایشان و سقط شدن محسن
و سوختن مهبط وحی و غصب ام کلثوم نوبت رسیده

حالا که

حالانکه فسخ نکاح کافر با مؤمنه وجواز نظر مخطوبه بل که تحقق
آن در اسفار معتمده فریقین مصرح گشته کدام عذر بوده که
نسل چنین زن حسنه پرده نشین شدند ومانند جاهلان در جهة
گریختند آخر باشد تا رجال لقا وجاهلیت بمقتضای قول او تعالی

الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا

فیها خالی از اغیار واین عداوت بوده باشند که نور امام
مهدی وتمامی اولاد امجاد وس بلا منازعت حکم رانی
در آن سفر باشد والحاصل این همه مانند انیاب اغوال وارباب
وهم وخیال است اثبات کثرت شیعه از آن مستبعد ومحال است
ولما بطل خلافته علی هذا المذهب المذکور ثبت انه رضی الله عنه مصاب
فی هذا الخروج مظلوم شهید کما اخبر به النبی الحرمین وقد فصله
ابو طاهر عنه العلامة الدهلوی رح فی تالیفه المسمی بسر شهادة الحسنین
وقوله ودیگر ظاهر است که خلافت یزید بن معاویه بطریق ثلثه مذکوره
ثابت است واین فرعی است که برای خلفای ثلثه حاصل بوده انتهی
کلامه تحریفه اقول ادعای ثبوت خلافت یزید

بطریق تلمیه از عجایب افادات جناب مجتهد الربانی و مصدّق

قول شاعری شعر از افادات مجتهد چه عجب : گر به ثریا رسید

کهنه مار نیست : زیرا که آنفا بمعرض بیان آمده که وقت

خروج امام حسین علیه السلام به بیعت اهل حل و عقد بطوریکه

مفید مدعا باشد صورت گرفته و نه استخلاف بر تقدیر صحیح تشیع

متحقق بوده و نه قهر و استیلا بروی کار آمده بخلاف خلفای

راشدین چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت ا

یشان وارد شده که عند التحقیق نص صریح مدعا تواند شد

مع ذلک فعلیه امامت ایشان به بیعت اهل حل و عقد مؤید گردید

و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار بحدی پدید آمد

که بنیان سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی

استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه ظهور

گرفت چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف به آن فرموده اند

تا آنکه در کتب معتمده شیعه مدون گشته فأین هذا

من ذاک واین السماک من السماک

علما و مصنفات معتمدین امامیه که در وضع و مایه ضعفا جهت
جوی عیوب ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از
مناقب و روایات بر حقیقت خلافت خلفای راشدین رضی الله
عنهم اجمعین نیست و این از عجایب قدرت الهی در تربیت
تربیت موسی علیه السلام بخانه فرعونست و ازینجا گفته اند مصرع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد هر چند ذکر آن روایات درین
عجالة شعر بست اما در گذشتن از آن حمالست درین زمان که مخاطب
یلمعی بدعوی مدعویی بطلان شهادت فرزند برگزیده سید النبیین
بنوعه قلوب مخلصین بر آبر دوده متعذر باشد پس هرگاه ملا خلیل
قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث صادق علیه السلام که بواسطه
ابو عمر زبیری است و متضمن بر حال جهاد بدلیل آیت کریمه اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا آنچه گفته است ازان
معلوم میشود که مهاجرین چنانچه با اهل مکه برخصت الهی جهاد کرده بودند
همچنان در جهاد قبایل عرب و عجم و کسری و قیصر نیز مرخص بودند
و شرط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود

تعالی از این جهاد راضی و خوشنود شده ایشان لیاقت تصرف
ملک آنها داشتند و وصول دولت و حشمت آنها بایشان
رسید حق بر مرکز خود نشست و هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی
خدا بجهاد ایشان با قبایل عرب و عجم و کسری و قیصر و شروط
جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده
خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و
موید این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه
خندق صحابه بعضی رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمین
پدید آمده بود و صلابتی داشت که تبر و تیشه بران کارگر نمیشد به
حضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک خود کلنگ
برگرفت و بنام خدا ضربی بران سنگ زد قدری از ان سنگ
شکست و نوری از ان پیدا گشت که نظر بر قصور شام افتاد
فرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند ضربت دوم لمعان دیگر
مرتفع شد فرمود کلیدهای یمن بدست من دادند و بار سوم
که تمام سنگ شکست نوری دیگر برخاست تکبیر گویان ارشاد نمود که ملک

بهشت من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت

12 گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله

الا غرورا و این یعنی بی آنکه خلفا ثلثه خلافت داشته باشند

بقبول الحضرت باشند امکانی ندارد و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق

فی کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد

منهم الخ در عیون آورده پس مثل سفیده صبح ازان روشن

و ظاهر است که این بزرگان مثل گوش و چشم و دل الحضرت

صلی الله علیه و سلم بوده اند و قد صرحوا بعدم جواز التقیه علی النبی

صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و ابمرته که چو تقیه ازان حضرت متصور نیست

بدون ایمان کامل و تورع مفرط و احتیاط زاهد و مانند آن ممکن نیست

و هو عین استحقاق الخلافة الراشده کو مثل دیگر نصوص قدسیه

در موقف خلاف ایستاده شوند بر کسیکه اشتیاق تفاصیل

مناقب الحضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حسامیه

علی عبدة الملة الاسلامیه که بجواب ضربت حیدریه در چند مجلدات

ضخیمه پیرایه تالیف پوشیده و هم بجواب ذوالفقار که بدلایل الزامیه

و تحقیق آن منسوب و مزین گردیده رجوع نماید مسکین تعطش خود خواهد
یافت و در باب بطلان خلافت یزید در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت آنچه مذکور است اگر مطلب والا شان را شوق استماع
در نظر باشد مختصر پیش گوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده
عن ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال
له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث و الاثار المرویة
فی الصواعق و غیره و نیز درین صور واقعات عمر عبد العزیز
آورده که مردی که یزید را امیر المومنین میگفت بیست تازیانه بر وی
میزد و ایضاً در مقالتی که اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب
امامت بنام نوشته و تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه
بعد خلع امام حسن علیه السلام صحیح است میگوید و لایق
نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من
اهل الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون
من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشرهم

13

الا عمر بن عبد الله العزيز فانه ملحق بالخلفاء الراشدين
وكذلك ابن الزبير قوله وبيعت عبد الله بن عمر با يزيد و
ومنع خلع او اول دليل بر حقيقت خلافت اوست زيرا كه جلالت
شان ونور ورع وتقدس او بمرتبه ايست كه صاحب استيعاب نوشته
قال ميمون بن مهران ما رايت اورع من ابن عمر وكافيست در نور ورع
وتقدس جناب ايشان اينكه بسبب فرط احتياط وفور نور ورع از بيعت
خليفه چهارم يعني حضرت علي ابن ابيطالب عليه السلام انكار
واعراض فرمودند وبطيب خاطر وصميم فؤاد بيعت معاويه بن
ابي سفيان را از جهت تحقق شرائط خلافت بعمل آوردند قال
في الاستيعاب قيل لنافع ما بال ابن عمر بايع
معاوية ولم يبايع عليا فقال كان ابن عمر لا
يعطي يدا في فرقة ولا يمنعها من جماعة ولم
يبايع معاوية حتى عليه وهرگاه اهل مدينه خلع بيعت
يزيد كردند جناب ايشان اظهار ملال وانكار ووعيد فرمودند چنانچه
در جامع الاصول از بخاري ومسلم آورده قال لما خلع

اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و
ولده و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول ینصب لکل غادر لوای یوم القیمة و انا قد
بایعنا هذا الرجل علی بیع الله و رسوله و انی
لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل
علی بیع الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی
لا اعلم احدا منکم خلعه و لا بایع فی هذا الامر
الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی بالفاظه قول
حال بیعت ایشان چنین از بن مذکور شد فلینذکر و سید المتکلمین
اناراﷲ برهانه الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعه
به اثبات رسانیده که عبد الله بن عمر با وجود اعتقاد حقیقت خلافت
امیر المؤمنین آخر وقت بغات متقاعد شده اند و اعذار ایشان
معقول جناب ولایت گردید مع هذا ایمت و باسف ایشان
در آخر در عدم معیته آنجناب منقول است و این نسبة الصادر
الیه موجب توزیع و مدح ایشان تواند بود کما نطق به

الکل در

هذا الكتاب المجيد بان الذين اتقوا اذا مسهم طايف
من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون
نه جاي شورش و سرزنش و لا اكثر مقدمات ممهده و اصول
موضوعه سيله يوشان بطريق اولی در هم خواهد شد كما
لا يخفی علی من طالع خلاصة الاقوال من بعد
التماس شده بود كه تخلف بعضی از فرزندان امير عليه السلام
و ديگر بنی هاشم كه مورد لعن و قتال است و در طلب ايشان چندان اهتمام
مبذول نشد كه وقت توجه بعراق معلی عديم از امام مظلوم نسبت
به ايشان بعمل امد و سودی نكرد علاوه آن متعب يزيد اختيار كردند
و حال انكه گناه ايشان موجب ضعف عذر است كافی در توزيع و
تقديس ايشان تواند شد بانه الجاهل بكفية الاستمرت يا رعد ايا مگر
مراد از لعن رحمت و رافت ائمه اطهار عليهم العاه انتقام ابرار و از
لفظ قتال دفع عين الكمال باشد و فضيلت و بزرگی عبدالله
بن عباس رضی الله عنه كه طوق احسانهای جناب امير در گردن
داشتند و از فضايل و كمالات ائمه نسبت قرابت و لزوم

صحبت آنحضرت واقف نبودند غالباً ناشی از همان امر باشد که در
قدرت خلع امام حسین علیه السلام از ایشان وقوع پذیرفته
که منظر امتحان گردیده موجب واقعه کربلا گشت فانه الاقرب
مع ان الاقرب کالعقرب ناشی از عدم معیت ایشان در کربلا
شهید کربلا بوده که روبروی آنشاه غصب فرمودند و از رؤیا
صادقه خود خبر دادند و موثر نشد و بنابر مداهنه دنیا داری عبدالله بن
عمر زار زار میگریستند و بمنطوق آیه کریمه اولئک الذین
اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف
عنهم العذاب ولا هم ینصرون نمی گریستند
بالجمله مقبولیت این بزرگان که پاره از وصف شان بقلم آمده
نسل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیه امامیت دارد
حالیا علمای اثنا عشریه اعتبار آنکه بنابر تطبیق روایات سلوک
مسلک انصاف در حدیث معرفت امام بطریق تاویل
سلوک دارند و گویند که دلالتش بر وجود امام در هر زمانه
ممنوع است و وضع اضافه برای عهد است نه برای استغراق

و در

وبرتب وعید وقتی ست که امام موجود باشد و معرفت حاصل بکند
با وعید با وجود معنی تشبیه محمول بر مبالغه و تاکید ست یا مراد از 15
امام معمر زمان بد یا کتاب خدا یعنی قرآن ست و در حقیقت علاجی
نیست والمکان بعض هذه التاویلات مجد و شتا
فی دعم بعضهم وظهر مما تلونا علیک ان
المتخلفین والمتقاعدین عن نصرة الامام من
اهل الکوفة الخائفین علی انفسهم واموالهم و
اولادهم ونسائهم من سطوة یزید وقهره
وعناد عبد الله بن زیاد ونصبه لم یخرجوا عن
دائرة التشیع فکیف یعدون من جملة المرتد
علی اعقابهم بل هم المکرمون عند الله لا
ختیارهم التقیة وقد قال الله تعالی ان اکرمکم عند
الله اتقیکم **قول** وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفاء اثنا عشر که
که در حدیث نبوی منصوص ست شمرده لا بد که هر که با یزید محاربه کند
از جمله محاربین خلفا بوده باشد انتهی بلفظه **اقول** ظاهر آنست که حدیث

درردکتف خلافت حضرت امیرست که در نهج البلاغه ثبت
وارد شده یعنی لله بلاد فلان که در تعیین مصداق آن در میان
شیعه خیلی اختلاف واضطراب بود وهرکس مطابق فهم وادراک
خود در توجیه این سخن گفته لکن تعداد یزید در خلفاء اثنا عشر علیهم السلام
حقیقت خلافتش نزد شیخ ابن حجر مثبت زیرا که خلافت را
اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد بهم مطلق
الخلافة النبی فیها کما انه المامر ان من جملتهم
یحیی یزید بن معاویة اه ومن ادعی الاسلام
فعلیه البیان وعلینا تسلیمه بالحجج بالبرهان
علاوه برین تقدیر آنچه در وافی وکافی مروی شده در باب
الزام شیعه بخوبترین وجوه کافی ووافی خواهد بود چه از آن منکشف میگردد
که ترک وکفر هم منافی خلافت پیمبر نیست بلکه برقدریکه انکار
توحید وصدور اعتقاد شده باشند استحقاق وقابلیت خلافت رسیده
جناب خاتم النبیین زیاده خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب
وافی از امیر المومنین ع آورده که روزی آنحضرت فرمودند

رهدا

باشد آیا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله خلفای
تو کیستند فرمود خواند آیند بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت 16
خواهند کرد انتهی مضمونه و ناظر کتب طایفه شیعه نیک میداند که
زراره و هشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمه شهره آفاق بوده
در علم کلام و فقه و اصول و حدیث و تفسیر در قدمای شیعه کالشمس
ابین النجوم اند اما زراره فقالوا فی حقه زوجه لسنته
زراره و اما هشام فانه فاق اصحاب ابی
عبد الله کلیم و حال مومن الطاق و غیر او عموما
از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود بعد ذکر اسامی بزرگان
خود می‌نویسد که ایشان رؤسای شیعه در فقه و حدیث
و کلام بوده‌اند و کتب بها تصنیف کرده‌اند و مسائل را جمع نموده
هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند و جلیل زراره
بسبب سوء اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق در یک
مجلس بار بر وی لعنت خدا درخواسته و حال دیگران از کتاب
کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که نشنیده باد

تکفیر ائمه رؤسای این روسا امامیه خدای تعالی را جسم
الابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا تا ناف صمد
وزیر و باقی اجوف و خالی است و ائمه علیه السلام از استماع این
عقاید رائعه بر ملاعین میکردند و بیزاری میجستند و از بمعد مات
بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت رشیده بهم
باشد که کفر نزد امامیه جمع تواند شد چه جای فسق و فجور و احد
احادیث از کذاب مطور و حدیث رجوع بعضی که ذکر شد با
امامیه نمی نهند با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعا
مخالفان بنسبت قول بر رجعت شان بنسبت کلا
انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی
یوم یبعثون وتشبیه بجمل حیثیم برداب استقل
و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم ذات خدا گفتن و نفلسف
راستیه بجلاد اعلی ارواحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال
راتبا و ملات رکیکه کما مرت الیه الاشارة ما دل سابختن
ابطال حقیقت ولایت ائمه و توثیق نصاری و مر تخذیق

مجلد دوم

خلق و هم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکور
علاوه در کتاب علل الشرایع که مؤلف آن شیخ ابن بابویه قمی است
که صیغه مبالغه از صدق در حق او استعمال می‌کنند و حدیث
مفصل از امام رضا ع آورده فان قیل یجوز ان یکون
فی الارض امامان فی وقت واحد واکثر من ذلک
قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله وتدبیره
والاثنین لا یتفق فعلهما وتدبیرهما وذلک
انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم والارادة فاذا
کان اثنین ثم اختلف همهما وارادتهما وکانا کلاهما
مفترضی الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من
صاحبه فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق و
التشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما
الا وهو عاص للآخر فتعم المعصیة لاهل الارض
ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان
ویکونون انما اتوا فی ذلک من قبل الصانع

والذي وضع لهم باب الاختلاف وسبب التناحر اوامرهم باختلاف المحققين

انهى بلفظه واين تعليل امامت مامون بابعضی دیگر از عباسیه که هم جنب وشن در دوش او باشد لازم می اید چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا علیه السلام نتواند بود والاد البطال ان بفقدان عصمت تمسک بان نتوان فرمود ترتیب این مقدمات که مطابق واقع نیست در نزد مخالفین به ان قابل اند همه مصرفی گشته باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان وان الغایة الاولی فقد فتح باب الاختلاف واما عند الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الا یری الی ذیل کلامه الظاهر لمأمون یا ظما به الحق ان یحسبوا انه الثانی ولاخر بخلافته والثالث بما یخالفهما مصرحین بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الی بعضهم فما ظنک بالمخالفین واما مقدمه ثانیه پس نیز ظاهر الثبوت

حران

چه این استقرار در معصومین مخالف نفس الامرست و هو
ظاهر لمن طالع سیر الماضیین من انبیاء بنی اسرائیل نیز
فکیف یخفی علی المتحرین نه بینی که چون موسی بوادی ایمن
برای اخذ توریه رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل
که دو د انحراف بدماغ ایشان پیچیده بود از شاهراه هدایت بخارزار
ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبت به ائمه هیچ فتنه
برپا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف و حرفشا بر کرمعلوم نمیشود
فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یومرون بلکه بنگاه اتفاق می باید که اصلاح امور است از
معاش و معاد ایشان زیاده تر متحقق گردد کما عرفت حجه
اگر موافقت ضلالت و فساد شد کان خدا باشد و من العجایب
دعوی ان اطاعت احد بما علت بعصیان الاخر فرا در ینجا و ریا
کرویدکه سوال از امامت معصومین واقع نشده پس تمثیل است
مرکسی که از جواز خلافت خلفا در وقت واحد بوده و این کتاب
از عجایب اقاویلات ایمه اثنا عشریست و کمال قدرت الهی در ضمن

از جلوه گر چون دقیق سخن تا باینجا رسانید بعضی از علق دیگر
برای عبرت و غیرت سامعین و نظار واجب الاظهار است
قال امیر المومنین علیه السلام اما کبر بطنی فان رسول الله
صلی الله علیه وسلم علمنی بابا ففتح ذلک الباب
الف باب الف باب وازدحم فی بطنی فنفجت عن
ضلوعی ملخصش آنکه از جناب امیر ع پرسیدند که شکم مبارک
حرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر مرا یک باب از علم خود تعلیم فرمود
که از آن باب علم الف در سینه من گشاده شد بنحوی که شکم من به
این مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ و ارتفاع بطن از کثرت علم
امریست که سامعین را از کثرت خنده نشیب و دو تا میگرداند
از اینجا ارتفاع شکم مبارک آنجناب بسبب قیاس باید کرد
که در چه مقدار خواهد بود و عجب تر آنکه سر کاه و دماغ که مقام حصول است
از کثرت علوم مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم معنی دارد
تا شد بیقین واثق است که اگر سید بن طاوس و علمای دیگر
امامیه در فضای تاویل و توجیه این حدیث بعد از ...

ارتفاع

قدری

قهوری بلند پروازی سیم میکردند بجائی نمیرسیدند معهذا اگر
امثال این احادیث را محدثین اهل حق نقل نموده و تصحیح میکردند
بلا تشکیک بتکلف مجتهدان امامیه در کوچه و بازار رسیده و سنیان تا به
ایران زمین منادی میکردند که ای بندگان خدا تعصب
سنیان را ببینید که جناب امیر را بمقتضای عداوت باطنی خود
که با بر بقیه ناکسان می باشند بنقل اینگونه خرافات تم تشکیل
عار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک و اینکه مذکور شد قطره از
دریای [illegible] حار منور از آن صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد
اگر زمانه مساعدت کند و این قال و مقال نا تمام ماند و اقامت وطن
اتفاق افتد انشاء الله از عجایب دیگر که ملاحظه [illegible]
اسفار معتمده امامیه بنظر رسیده و در تفکوی این علما حقایق
اندک اندک بیان نموده حدایق امانی و امال اهل حق [illegible] انتصار
بار و بهجت بی اندازه خواهد بود قوله وعلامه شهرستانی
[illegible] ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج
علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه سمی

خارجيا سواء كان الخروج في ايام الصحابة على الائمة الراشدين او كان بعدهم على التابعين لهم باحسان والائمة في كل زمان انتهى عبارته

لفظه اقول مقصود مخاطب از ضميمه اين عبارت آنكه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف و جامع الاصول ثابت شده كه يزيد خليفه بر حق نيست با انضمام اين مقدمه معلوم شد هر كه بر وى خروج نمايد خارجى نيست

فيلزم ان يكون الامام كذا او كذا افضلا عن ان يكون مظلوما مستشهدا او نحمد الله كه استيصال

اين از سابق ولاحق در ظاهر نيست زيرا كه خلافت و تسلط امام بر يزيد نيست كه سابقه بود تا بجاى حقيه اين استدلال ثابت باشد عجب است كه علماى هندستان اين انديشه را باب فخر در روايات معتبره و نامه

فتاوى او با خصوص دعوى نبوت كاذبه او صريحه عنايت مع ذلك در حمايتش بركرى هم نكرده اند و گفته شخصى كه مدعى نبوت كاذبه باشد منكر توحيد بارى تعالى باشد مقام وفاق نيست مخالفان

اگر مدح يزيد و حقيقت خلافتش و مقبوليته كوفيانش نيز نايل

شوند

نموده و حمایت ایشان بمد نظر دارند چه رمیت و تعجب نیست

از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه نقلیه و مجتهد امامیه

که بمد عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند و در نمی یابند

که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن

شخص منسوج برامام بر حق به انکار لیاقتش معتبر نیست

و بر حق بودن یزید نزد اولاد و لوفیان و غابار اگر باشند باشند

نه نزد اهل سنت که شیعه خاص حضرت مرتضی اند بهر صورت

نیست دوم آنکه اهل حل و عقد برای او اتفاق کرده باشند

و هو الصواب کما یأتی و فساده فیما نحن فیه مما لا

یخفی سیوم آنکه جمیع بر تابعین و منی [illegible] از حیث ا

که از تابعین لئیم تا حین خلیفه باشد هر چند یزید اندر وی زمانه تابعی

بوده لیکن از قید کور از عدالت و امانت بر آمده و مراد از

ایمه در هر زمانی کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره و مصداق

وجعلنا منهم ائمه یدعون بامرنا و لما صبروا

وکانوا بآیاتنا یوقنون باشند نه مثل وجعلناهم

ایمه یدعون الی النار و یوم القیمه لا ینصرون
عالمیان این همه اکون و تشمیر ذیل بو اسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه الدوران جلوه ظهور کرد
بمقتضای حب الشئ یعمی و یصم بر این می برد حسب الصیان
ثواب بروح پرفتوح جناب اجتهاد مآب و الد ماجد خود می بخشید
خواهد بود که در باره او حال بدتر است در زمره فاوس خلفای
راشدین و اخراج امیر المومنین چه تحریر نماید که نگارند بر دو اندیشه
عفاه الله عن سیئ النوایب جزاه الله فی الدارین
خیرا و از غزالی که از اعاظم ایمه اهل سنت است روایت نمایی
شیخ شیبه کمیا منه الاسلام را حرام دانسته و گفته یحرم
علی الواعظ و غیره روایت قتل الحسین و حکایته
ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه یهیج الی بغض الصحابة
و الطعن فیهم انتهی الفاظه بحروفه **اقول** چون قصه رزیه حسین
و واقعه کربلا نهایت مشهور شد و امام غزالی اکثر مطالب قوی را
ضعیف و سقیم است و بسیاری از مقدمات اهل خلاف

وقار وصبر وشکیبائی اهل بیت ع واقع شده
بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردید و همچنین اخبار تجاهم
تشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست الکه بحرمت ذکر آن
هر کسانیکه تنقید حدیث و تمیز بین الرطب والیابس تشاعر ازا
میسر باید و قوت بیان محامل صحیحه نز و نشت بدارند بنابر
مزید اتمام فتوی و بد بعید باشد و مخفی نباشد که بسیاری از واعظین
قدیما و حدیثا همچنین بوده اند ولهذا اهل تنقید در بیان روایات
موضوعه و ضعیفه تنگیبه کما هو داب الواعظین مع جلل بعضی و عاظ
و مقاصد فاسده ایشان در بعضی از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است
کما لا یخفی علی الناظرین چنانچه حافظ شمس الدین شیرازی رحمه الله
بر احوال تابعی و عظ ... بیان ... نقص بر کشوده و در حق ایشان
گفته **بیت** واعظان شهر که مردم ملکش میخوانند قول ما نیز
همین است که او ادم نیست بالجمله علت قول ابو حامد غزالی که انه
یحرم علی الواعظ و غیره ... ممنوع است کیف لا و قد قال
بعض المحققین اما المنع عن ذکر التشاجر

فقد ذكر نسبه و اما عن ذكر مقتل الحسين رضي الله
عنه فعلماؤنا من غلو الرفضة في نقل اشياء
لم يتيقن بوقوعها بحيث تفضي الى الاهانة باهل
بيت العلية المفضية الى وهن عقائد العامة كما
هو المعلوم من عادة الرفضة الكوفية و الوعاظ
الجهلة الذين لا يميزون بين الصحيح و السقيم
من الاخبار على ان هذا النوع من الذكر من
محبة العترة اظهار انتهى سلمنا بلحصه ولو
تقرر الهلية في بعض الصحابة ظاهراً و ان
كبر طالبا تشفى به فارجع الى الايضاح

علاوه تعيني ازايه محفوظين كه اصحاب ... از قرابت ترا
كه حضرت ايشان لكم و كاسب از جميع فرموده بود باز داشتند
و كصها حتى اذا قام القائم ... كتاب انند على حدة و ... كردن
ان كه اكبر الكباير است كوشيدند و بنا من علوي ... نظمين
... ست ونه ترتيب ان واقعي و ما اينهم ... اسعا

ورا

دران اتفاق افتاده و بهرگونه تحریف و زوال و وقوع پذیرفته
رواج داده اند یعنی اظهار و احضار قران مجید منفی بر کدام مبالغه
بوده است که از صحاف مجید خود اخراج و بسوی محو تصحیف کتاب الهیه
میلی داشتند یا عیاذا بالله مطابق بعضی از اخبار اصول شیعه
کمال محملا اضلال و تلبیس ایشان مد نظر بوده و منع از قرات قران
مجید اگر از دلایل و قراین نفی آن قرائنیست پس جمع بین النقیضین
لازم آید و الا منع غزالی کدام دلیل مستلزم نفی شهادت باشد
هر کسیکه از اذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر راقم
نهد مگر طرز اذل توجه و صرف همت در خصوص اخفای سور
قران مجید تا قرب قیامت منتهی بر اتمام [illegible] است و [illegible]
[illegible] بین شیعه پدید میشود که والی بحسن صورت و سیرت
اتصاف داشته رهبری ما و دفع عذاب از ایشان و اعضای ناسپاس
خود در آرید و حضرت امیر بحفظ این امانت و نمونه [illegible] عهد الخلفا
قیام نموده زید و غیرها را در زمان فاروق چون مذکور عازم زیارت
حرمین [illegible] شد جناب امیر در باب اکرام و اعزاز و سفارش ایشان

به امیر قافله بود و اتفاقا در میان زنی حسین طلعتش مایل شده مکرر
در نظربستن جمع همراه داد اتفاقا بسوی او نکرد اخر الامر زن با نکار
بستن کیسه مال خود را در اثاث او پنهان کرده وصبحدم فریاد بر آورد
که مال مرا از دور دیر گاه تجسس کنان بمکانش رسیدند کیسه را یافتند
و دانستند که صورتش ملیح و سیرتش قبیح هست خواستند که جوان را
بسزای آن برسانند که امیر قافله را بنهارش امیرالمومنین داید ازسر
تقصیرش درگذشت هنگام معاودت زن را باردار دیدند
گفتند باز همان جوان است او را مقید بود و بمدینه رسول آورده با
امیر شکایت کردند مجملا بحکم آنحضرت اهل مدینه جمع شدند
و ... چون ... شعر و زن کو بود اخبات حسنین و
سلمان فارسی همراه او ... را ... بر پهلو ... دید
... را به پهلویش نهاده از ... او پرسیدند به آواز
... بزبان فصیح نشان داد بعد حصر بمهر را گشودند و اعضاء
تناسلی او را ظاهر ... بود شرم ... برخاست و ... فرو
یعنی جوان را نجات دادند و زن را بعد وضع حمل ... دند

الهی

انتهی ملخصه و هر کس که ادنی بهره از عقل دارد مخفی نیست که هرگاه در نشستن
ذکر و خصیتین مسعود رضا از اهل بیت طاهرین و ائمه تا این غایت مدارا غیر
از اهتمام بسیار حاجتی متعلق نبود نکته همین حرف کفایت میکرد که
جوان مقطوع الاعضا نسبت قدرت بر زنا ندارد و اگر سخن
را گوش نمیکنند ببینند اینک حرف حاضر است انظروا الیه لیس
له ما للرجال لا قلیل و لا کثیر و الصادر از توقیعات
صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه اورده اند
من سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله
و توقیعی دیگر به این الفاظ وارد که ملعون ملعون من سمانی فی محفل
من الناس و از این همه عالم تر و صریحتر حدیثی است که از ائمه ما
در کافی مروی شده که لا یسمیه الا کافر با خدا اما مطابق
مذهب شیعه گفته میشود که این همه مخصوص بزمانی بوده
که دشمنان در تکاپو و جستجوی آن جناب افتاده بودند و غیبت صغری
ولیکن حالیا ارشاد میشود که این نهی از ذکر امام ثانی عشر که
یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در حق ایشان

بیرایه پوشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهة الغرض و
انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از
حضرات اهل سنت که این همه امور را موجب انحراف نمی‌شمارند و قول ابو حامد
غزالی یحرم علی الواعظ الخ که حاصلش ظاهر و متجلی است و باعث انحراف
از اصل شهادت جناب حسنین علیهما السلام میتواند شد محل طعن
گردانیده اند علی ان ما نقل من الغزالی للمناقشین فیه مجال و
للمجادلین فیه جدال و بنا علیهم ما اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة
و غیره فی غیرها حواله بر اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه
که بر زبان اهل سنت جاری میشود غالبا که محمول بر مسامحه
و مماشاه یا توریه و تقیه بوده باشد الا وجهی وجیه بنابر اصول ممنوعه
ایشان بخاطر نمی‌رسد و اگر اهتدی انظار کیاسای علمای ایشان مستنبط
به آن شود چه بیان آن ممنون سازند بشنوند و تو حیروا
اقول هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان این رساله ثابتی
بدان رفته حقیقت خلافت یزید علیه ما یستحقه بر مسلکی
از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین ع

بر بر علی کمر طرق مزبوره ثابت گشته نتیجه جناب مجتهد الزمانی که بسبب
نقیعه تحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خیالی بود و در تفصیل
آن مفهوم میشود ملاحظه آداب و القاب جناب ایشان را که نسبت
لکن از تقریر سابق و لاحق مجلسی بر فطن المعنی مخفی نخواهد بود که ادعای
تقیه و توریه و مماشاه فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب
شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
فقط واقع مورث استبعاد اهل بینش است بدو وجه اول آنکه همین معنی
موقوف به این است که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین اهل سنت
که بعد از رحلت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند
جریان می یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیم اهل سنت
و خطب جمعه و عیدین ایشان مملو از ذکر واقعه شهادت آنحضرت
حاضر است بعضی از این کتب قبل از غیبت صغری و کبری
تالیف شده و اکثر در آن زمان در قالب تصنیف در آمده
که علمای شیعه با بدترین افراد کائنات در سوء و بلاء میخزیدند
و در بیچارگی بسر میبردند و ظهور ایشان در آبادی کاهی در زمین از عزلت

وزمانی در لباس نصب وخروج منحصر بود واذ لیس فلیس

دوم آنکه صحب مجوی تماشاه وتقیه وتوریه اهل حق در اطلاق

شهادت بر جناب امام حسین علیه السلام متصور باشد که شهادت

امام حسین ع بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد عنقریب واضح

گردانیده میشود که دین وایمان دشمنان امام حسین ع بر اصول الشیا

که ارندی بلباس دوستی در آمده بکار خود مشغول اند

ثبت ونابود باشد از مقبوله شهادت ومثوبات اخروی

امام المظلوم هیچ حرف نتوانند زد ایضاح این ابهام هرگاه بس

استفسار نموده می آید چه میشد باشد مجتهدان امامیه اثنا عشریه

که شهادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت نیست یانه

در صورت اولی وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه

ایشان خروج امام همام از مدینه بسوی مکه معظمه را دیجا البتد شرفا

وهم از مکه بجانب عراق بجهت خوف تقیه سمت جواز ندا ثبت

زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه اشقیا نباشد

وانهم در صورتیکه از صمیم قلب وقلت ضمیم جمع نموده مجتمع

صفات کریمه التائبون العابدون الخ بوده و رنه باعتراف

مورخین و محدثین زیاده از چهل هزار شواهد [illegible] بیعت حسن

مجتبی علیه السلام جمع بودند از تقیه مداهنه در زیده بخلع خلافت

و در عین خروج و حول حصن حصین تقیه رو داد و ابهیمینه در جرا بیت

حاصل بود و فتنه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی

از قبیل بدیهیات اولیه توان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات

معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش هوش باید شنید ابن بابویه

معتمد از عیان امام رضا علیه السلام و دیگر محدثین روایت کرده اند

که چون معاویه بمرد و یزید بعد از وی بر مسند خلافت باطل قرار

گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد

حضرت استحقاق امامت خود را یاد فرمود و معایب و ذمایم یزید

علیه ما علیه را برشمرد و گفت چگونه بیعت کنم با گروهی که بجد ایشان

پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلافت بر ایشان حرام باشد بعد از

استماع این سانحه خیلی بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر جواب

امر من به پیغمبر باید زودتر سر [illegible] باید فرستاد من بعد چون

مروان در اثنای راه ملاقی شدند در باب بیعت یزید تاکید شدید اغاز
کرد حضرت در آن وقت نیز عدم استحقاق آن ملعون بآواز
بلند ظاهر نمود و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه
اختیار نکرد و چنانکه محمد ابن حنفیه بنابر خیرخواهی و ادای مراسم
نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد که اگر هیچ جا ملجا
و ماوا نبوده باشد باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد این است
حال ایشان در مدینه طیبه بعد از خلافت یزید قبل خروج از آن
اما در وقت توجه بعراق پس آنکه ترجمه بحار الانوار و غیره
موجودست روایات محدثین امامیه که در آنها مذکورست
دلالت دارد بر آنکه غیر از معدودی برکاب سعادت انتساب
نبودند و حضرت از حال بیوفایی کوفیان بدکیش در باب
ضیع نایب خویش علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت مسلم
و هانی و عبدالله بقطین در اثنای راه متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب
نمودند که از شما هر کسی که اراده جدایی داشته باشد بروی حرجی نیست
که شیعیان دست از یاری ما باز داشته اند پس مقامان این

حال

حال غیر از اهلبیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه آنجناب
باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار کشته گشتند اگر در وقت
محاصره آنحضرت که از شور و ملخ بیشتر بودند اگر بیعت یزید بتقیه اختیار
نفرمود و معایب و مثالب او را علی رؤس الناس اظهار نفرمود
هنگامه جنگ و قتال را گرم نمود و از اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن
و هویدا گشت که جناب امام حسین علیه السلام با وجود وجوب تقیه
بهر حال تارکش بود و بذا اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت و
مانند آن از قواعد شیعه اول کما نقل عنه باید شنید میگویند که تقیه
بدستور احکام دیگر بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است
که در ترک اعمال آن علم باطن بضرر رسد و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد
دویم مستحب و آن هنگامیکه خوف ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر در آ
آجل باشد کمتر از قسم اول باشد تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترک
در تسبیح حضرت زهرا و ترک بعضی فصول از اذان سیوم مباح و آن فعل است که
ترک آن ترجیح دارد و از ترک آن ضرری عاید نشود و آن تقیه در بعضی
مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است و در جائیکه ضرر

عاجل و آجل نشود و خوف الناس از عوام مذهب بود و تحریم حرام
و آن وقتی است که ضرر عاجل و آجل از آن حاصل بود و با دو قتل مسلم
چه از حضرت ابو جعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن
بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتهی و هر گاه صور چهارگانه
تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد در باب تحقق فیه بداهة
باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لا معنی للوجوب
الا کون تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی و العقاب
ابدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب اعمال و ترک تقیه
وارد شده پس بدانکه بعضی از روایات آنست که مراد از حسنه در
قول تعالی و لا تستوی الحسنة و لا السیئة تقیه
و سیئه ترک است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث
آنکه حضرت امام باقر فرمود که در روی زمین از تقیه در دین چیزی از او
محبوب تر نیست هر که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش
را پست خوار و ذلیل و بی مقدار و مفهوم اکثر روایات است که هر که تقیه
نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه دین بزرگان ایشان است و از

حوار

از جواب صادق ع در یافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل عمار بن
یاسر چیزی دیگر را جایز ندارد و باقر علیه السلام فرمود که مومن
مبتلا میشود بهر بلائی و می میرد بهر نوع مردنی غیر از آنکه میکشد خود
را یعنی تقیه را ترک نمیکند تا مرادا عم از آن وعن یونس بن
عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله ع یا سلیمان
انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه اذله الله
واین چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی و منتهی نموده از جواز
و ترک آنها از امام حسین ع اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استتار در وقت
وجوب آن و هم کشتن خود بهر معنی که فرض کرده شود و هم مباشرت
از اعمال نامقبوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم مخالفت مسلک حضرت
امیر که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملا و هم خلاف حسن مجتبی که
وقوع آمده باشد و هم خروج ایشان بطریق قواعد شرع مورد اعتراض و موجب
طعن بعضی از شیعیان گردد پس بنابر اصول و اخبار موضوعه [illegible]
امامیه دین و ایمان دشمنان احباب مقام بحث و تفتیش خواهد بود
مثوبات اخروی و حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذا الم

یکون رأس المال فکیف یربح و همانا این مزیتی است که شهادت در حق سید الشهدا
از اصول مشتمل لازم آمد اگرچه سابق و لاحق ازان بی بهره باشند و از اینجا
مثل الصبح اذا اسفر متجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا امثال آن
که احیانا با السنه علمای امامیه و اقلام مصنفین ایشان جاری میشود و از
قسم غلط لسانی یا لغزش قلمی تصور توان کرد که در پایه اعتبار نیست
در فرض و تقدیر اگر تعمد را دران دخلی باشد بلا تشکیک و شبهه اهل
حق و توریه و تقیه از ایشان با تماشاه و خوشامد سنیان و سیاه پوشی
با آنکه ممنوع است بجهت تعالی نسل سید عالمیان خدا بوده و اهمیت
بمعنی بمقتضای کلی اما زیر تسنح بما فیه حکم به توسعه طعام و شراب و طبل نواز
و جلاجل زنی و تغنی ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و
آلات شادی و نشاط است و در روایت فضایل عاشورا ابو لولوت روزه
آن و انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا در وقت استماع
شنوع لحد بلاست و حکم به استحباب غسل و پوشیدن لباس و استعمال
عطر و سرمه در روز مذکور بر توهم دلالت کریمه خذوا زینتکم عند کل
مسجد و علاوه بران بر زینت فروشی و روشنی قنادیل د طبار
سینه

و نشستن آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوشش فواره ها
و دیگر تکلفات معمول و مرسوم در حساب و شعار سنیت و با این
همه لاف زنی قوم باید دید که تا کجا رسیده با جمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه را
غیر از آنکه در ابطال استقامت تکذیب روایات سابقه برداشتند و مجاهد
خلفاء راشدین مایل شوند یا حقیقت به نسخ محکمات قرانی کردند
جوابی سنیت کاش برین رسم های ثبات نهند و داد قرار دهند و اگر
احدی از علمای طایفه منقطع متوجه وجهی شود به بیان آن ممنون
سازد و این معامله جناب سید الشهدا را با لشکر یزید سر انداختن اشقیا
پیش آمده برای عار فاش جنبش متوقدان نعمیر در باره اثبات خلافت
خلفاء راشدین دلیلی است روشن و حجتی است قاطع و مبرهن بنا
بر سبیل اجمال این است اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بود
با آنکه خلاف بداهت عقل است زیرا که سعد را که متخلف از بیعت
صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی از صحابه کبار
در پی قتل و رسوای او نشده لشکر یزید ملکها بی حصار آنوقت
از نزدیک و دور خویش و بیگانه در جواب امام حسین علیه السلام

که بیعت یزید را بجهت عقوق او جایز نمیدانست میگفتند که والد ماجد
حضرت امیر المومنین علی که امام الائمه و بهتر از جمیع انسان بودند مرة
بعد اولی و کرة بعد اخری بیعت بکسانی نمودند که قرآن مجید را
تحریف نمودند و شریعت را تبدیل و جناب سیده را آزار و ذلیل کردند
و آنجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از آنها روا داشت و هم در نماز
به آنها اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل آنها شنید
حضرت را در مسلک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید
که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد اختیار نمیفرمایید و سابقا اگر
حسن مجتبی برادر شما با وصف مکنت و قدرت صلح بمعاویه اختیار نمود
گردید چرا از بیعت یزید انکار مینمایید آیا بر شما حکمی دیگر نازل شده و شریعت
جدید مقرر گشته یا در مسلک بزرگان قباحتی بود چون این کلام از جد
امجد و اعدا و احباب برآمده بالیقین دانستم که اصل و منابع مذکوره ساخته
و پرداخته سرامد یهود آنستیا یعنی عبدالله بن سبا است که بزی اهل اسلام
و نمک بر جراحت جگر ریش پاشیده و خاک رسوای و مذلت
بر سر شان بیخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق

دیوانی

29

وهو بيان حاله اظهر الاسلام ابتغاء للفتنة وتضليلا

للاسلام فيبقي او لا بانارة الفتنة على عثمان ثم تصدى

الى الشيعة فاخذ في تضليل جهالهم حتى اعتمدوا في علي

على المعبودية فاماتهم فلم يستولوا فافاخرهم مبالغة في

النكاية ودرينجا اكثر شعر مشهور ابن عنوان خوانده نهايت زيبا ست

بيت هر خس وخار كه در راه هويدى دارد اخراى ابن سبا تيهمه زده

نيست وبحد نيست كه واقعه كربلا حيا نكرتما نيست براى مدعيان تشيع

منظر فتاده بسعي اسير براى مردان شيعه اولى مفيد بوده مصرعه

فلله حسن الظرافة حقيقه علاوه زيد بن علي بن الحسين

عليه السلام دعوى امامت براى خود نموده واز دست مروانيان و

وفا واخلاص قدماى شيعه ميراث اباى خود فايز شده فقد

ثبت ان من ادعى الامامة سوى الائمة الاثنى

عشر فهو كافر مخلد في النار والراوين دعوى عصمت سه

عصمت مسلم باشد نيز امام وقت ازين خروج وبودنش موجب زياد

وصول مكروهات بجناب ائمه وشيعيان ايشان بشهادت كتاب

مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزی نیست
که هیچ مدبر بتواند پوشید پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با
این همه منافیها قطع نظر از آنکه حرف و جرح زید شهید نیز و شیعه از جنس رضی
المحققین علم بدر بن القاضی باشد بر کدام شق این شقوق مذکوره محمول
خواهد بود بسوی توجه و اگر گاه رسم فقیه هم از جواب استفسار فارغ شد
بعضی از مقدمات که بخیال مستفتی واجب الالتماس است معروض میدارد
اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجد شیخ طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب
و خلافت بلافصل جناب امیر و مانند آن از قدیم الایام علماء شیعه متروک
داشته اهل سنت را مبهوت و مجوج ساخته اند پس جناب ایشان هم معذور
نصیب العین داشته اعتراض بر اهل حق از خصایص ایشان می باشد
و بعنوانی که سابق تقریر و تحریر یافت آنکه بر علماء شیعه لعنه اند و مبالغه
و تاکید در جوزیه منقلب نکرد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجه دوم آنکه کلام مستفتی با وجود
علمای ایشان متوهم ادنی لحوق ضرر شیعه تقیه را مجاز میدانند
مشتمل بر بعضی تعریضات و ایهامات نسبت بود در این اوراق نیز مبادرت

بدان واقع شده واگر در جواب بعض این عجالت که ظاهراً ملاحظه
آن حالی از خلجان وتشتت خاطر ملازمان نخواهد بود و کلام بصراحت
وطول خواهد انجامید یا سخنش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد
رسید **بیت** کهن سخن را خود تو مید ابداده نه کر فزون نگردد تو
آتش افزوده واگر بتوفیق الهی تعریض و کنایه همسبت
کشند از این طرف هم ملایمات اداب والقاب به اقصی
غایت بظهور خواهد پیوست که گفته اند **شعر** از ان
کز تو نرنجد بترش لبی حکیم نه کربا چواند چند برای نکهت
سیوم آنکه در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر
نفرموده بودند بحمد الله هم از جانب عثمان نموده بذکر محفوظ خاطر
خود اکتفا کرده اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مئونه
طرفین کمتر خواهد شد **شعر** من آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال والسلام علی من اتبع الهدی
تمام شد تمت ۱۶ شهر صفر سنه هجری ط

هو الغفور

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

نقل خطوط مناظره بابه مجتهد مذهب امامیه مولوی سید محمد صاحب
و جوابات مولانا شاه سلامت الله صاحب در سنه ۱۲۴۹ هجری
اتفاق در بلده افتاد سوال از مولویا حسب جامع المناقب مولوی
سلامت الله صاحب سلمه الله تعالی در رساله که به زعم بعض اصحاب
از شاه جهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة
بیعة الواحد و الاثنین موقوف حقیقة کیف لا
ولیس عندنا غیر النبی معصوما اه ترجمه این عبارت
موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه نوشته
عنایت فرمایند فقط جواب از جانب مولوی سلامت الله صاحب

31

بجناب افادت مآب مخدوم ذوی الاحترام مولویصاحب عالی
مناقب والامناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش اینست
که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق
لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورود حسب
مباهات تمام فرمود جواب اینست که بر تقدیر عبارت چه موقوفست
فقیر در اکثری از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم
از حقیقت حال محرر رساله آگاه نیستم جناب والا بنده را بدین گونه چه
نوشتیم والسلام **جواب مولویصاحب سید محمد مجتهد**
مولویصاحب جمع المناقب رفیع المناصب دام مجدهم رقیمه کریمه
ورود فرمود مرقوم خامه محبت شمامه گشته بود که در خصوص تحریر
ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب
آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورود مباهات فرموده حضرت
سلامت محرر جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه
و حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن
بخدمت بوده ام مگر خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم

انچه بخیال شریف فرز ترجمه و حل ترکیب ان بگذرد ولی بتکلف
بلا تقیید رقیم فرمایند که بنظام تکلف و توقف نیست و انچه
قلمی شده که برنیفد ز عبارت چه موقوفست فقیر در اکثری از
مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت
اکثر مقاماتیکه خاطر سامی را دران توقف و تردد پیش امده رقم
فرمایند که فقیر هم خیلی مشتاق هستم و خالی از افاده و استفاده
نیست و عبارت سابقه که استفسار از ترکیب و ترجمه ان بنده
بنظام تردد و توقف نیست اگر نزد سامی من حیث العربیة
صحیح باشد حکم آن بصحت فرمایند و الا حکم بسقم ان نمایند جدا
نخواسته تردد چرا میفرمایند و انیکه رقم نمنده که بنده بلد این گوچه
نیستم مشار الیه این کوچه حیثیت کوچه علم لغت یا نحو یا کلام نزعم
اهل التشقیق را از مسلک و شوارع این فنون بلدیتی حاصل است
پس محلی برای این کلام غیر از بنفس نفس با محلی که محرر رساله
برای منع خلع قرار داده بخاطر نمیرسد مفصلا قلمی فرمایند
والسلام جواب از جانب مولوی سلامت الله صاحب قدوه

ارباب تحقیق زبدهٔ اصحاب تدقیق جناب اجتهاد مآب مولوی نصاب حسب
مکرم دام مجدهم نامی نامهٔ متانت انتما متضمن طرافت اکنون گوی گریبان حسن
ورود گردید هیچ بخاطر نمیرسد که باعث بر اینقدر بحث
و تفتیش چیست اگر عبارات معلومه در نظر محرر جواب رساله
معهوده از روی قوانین عربیه و ترکیب نحویه خللی و سقمی داشته
باشد زبان تعرض به اعتراض اصیلش و در تحریر جواب کشاید برای
صحت مقصد خویش استشهاد از فقیر حقیر چه ضرور با اینطریقه حل
معنی منظور است همین بموجب مثل مشهور هنوز دلی دور و عجب
آنکه محرر مسطور با وجود شاگردی که مجتهد زمان هستند در ان
از حل عبارات این بی بضاعت مطلبند و استشهاد در این
باب از علمای زمان جناب نمیکنند و از تکرار التماس اینسیم عنایات
خیال کل میکنند که رفته رفته شاید این مدعا هم هیچ سابق
لباس استقبال پوشیده متناول و متداول خواهد گردید شهر بس
پر از علما و فضلا است فقیر را از امثال تکالیف معاف دارند
من تنبل های زیر زانو نشستم دم و دود گفتگو با احدی نمیدارم

جنا

اهم

وازین وادی صد مرحله راه دور میروم و این صراحت عبارت

سابقه است **بیت** آنکس است اهل بشارت که اشارت فهمد

نکتها هست ولی محرم اسرار کجاست و انچه از اشتیاق ا

مخفیه صفات برایی دریافت دیگر مقامات و بودن حدود و

واسطه ارسال از کلک طرافت سلک چکیده بگرم تر از سوال سابق نیست

اگر از صحت و سقم عبارت مطالعه نشان یابم دیگری را بعالی

خدمت عرضه و هم مترصد ام که هرچه درین باده بیش تلامذه جناب

صورت گرفته باشد حوالهٔ قلم وقت تحتم فرمایند تا از او تا هم

ازان مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بر زبان خامه

بلاغت شمامه رفته افاده میکند که جناب را افاده ابهام

منظور نیست والا خود سایکه مفید عالمی بوده باشند محتاج افاده

از دیگری نمیشوند و معلوم نیست که مراد از واسطه فی العروض ا

یا فی الثبوت یا فی الاثبات ابهم افاده فرمایند والسلام

خط مولوی سید محمد صاحب مولوی صاحب جسیم المناقب

جسیم المناقب سلمه الله تعالی رقیمه بود و ضمیمه بود و مسعود به تعجب

رکن

بر تعجب افزود آنچه مجمّر رسالهٔ معلومه از ایرادات و نقوض
خواهند نوشت اول بخدمت خواهند فرستاد زیرا که اعتیاد بفرا
حیله و حواله ندارد و غرضش از استفسار معنی عبارت سابقه و حل
ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف سامی و اخلاق کریمی که همگی
زبان زد خلق شده بوده و تردیدی که در مادهٔ سبب استفسارش ذکر
فرموده اند حاصر منفصلات بعدم کونه دائراً بین النفی والاثبات
و افادهٔ تازه که درباره عدم استشهاد محرر جواب از فقیر قلمی شده
افاده بعجبها فرموده اند تشنیع را چه گونه معلوم گشته که محرر جواب
از من استفسار و استشهاد نکرده و من بخدمت آن هیچ نگفته ام
غالباً که طور این افاده ورای طور عقل و مستند بکشف و شهود بوده باشد بکشف
و آنچه شوکه بر خامه گردیده که اگر صحت و سقم عبارت معلومه نشان یابم
دیگری را بعالیخدمت عرضه و هم فقط این قضیه اتفاقیه است یا لزومیه و
علی الثانی وجه ملازمت و علاقه لزوم حلیت منفصلاً بیان فرمایند
عجب که خود بدون استفسار احدی توقف و تردد خود را در اکثر
مقامات این رساله بیان ساختند و اکنون نشانی از آن مقامات

نمیدیدند و استفساریکه از تعیّن واسطه فی العروض ما فی الثبوت
یا فی الاثبات فرموده اند غریب است او را پهلو تهی کردن و از
دیگران استفسار نمودن امری مستنکر است وکیف ما کان اول
معنی وسایط ثلثه رقم فرمایند تا احتمالیکه در نوشته اید را عیان
قولکم با یا نیست طریقه حل معنی عبارت منظور است لیکن بموجب مثل مشهور
هنوز دلی دور در ماده استفسار سیاقی متطرق نشود اطلاعاً
نوشته شد والسلام جواب از جانب مولوی سلامت الله صاحب
لوح مشتمل تحقیق جوز برهمای دقیق جناب اجتهاد مآب ادام الله ظلهم بمیعه
عنایات وثیقه بوصول خود بس موجب خرسندی گردیده و اشتیاقم
را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکنون خاطر بود مبدل به انتظار [illegible]
گردانید تحویل جواب را بمحرر جواب که حال استعداد وی هنوز
ظاهر نیست و تبلیغ معلوماتش تا حال باهر نی اگر اعتماد بقرار
[illegible] حواله قرار دهم یأس از رخصت نمیدهد و غرض
استفسار معنی عبارت سابقه را اگر بعید از انصاف دانم حفظ
مراتب ادب و منع نمیگذارد و منع حصر در باب تردید بزبان قلم رفت

رقم

ت

34

رقم گذشته این نابلدی از محاوره پرسش که در توحید استعمال می

می‌بکار رفته بجز سهو قلم ناسخ بدیگری نسبت کردن نمیتوانم بلکه

این را هم خالی از سوء ادب نمیدانم از اینجا مفترح میشود که در جواب

رساله که خالی از دو قتهامنیت البته ایرادات و نقوض زینت بر

صفحه قرطاس گردد و مانند این عنایت نامجات سرمایه مباهات

الصد من هیچکاره شود و چون کمتر از اینچنین نسبت و از دیگری استکشاف

مبلغ انصاف نمودن درین باب دم نتوانم زد نیست

ولیکن بجواب تمتنان زیبا آنچه در جواب عدم استشهاد محرر

جواب ارسالی جناب افاده شد از ان هم پیداست که محرر

جواب استشهاد از جناب کاتب مینگاشته و شهادت ملازمان درین

باب وافی نشمرده و ارشاد والا را طوری برای طور عقل و

مستند با همه اتصف و شهود و ماثور از امثال مجالس المؤمنین و

دیگر کتب معتبریش انگاشته در مقام عقول متوسط قابل اعتماد

ندانسته والا طلب شهادت از فقیر بی بضاعت نمیکرد و انقدر

بازخواست از ذات معدن حسنات بظهور نمی آمد و استفسار که

ازنمودن قضیه معلومه اتفاقیه بالازمیه بر بردهی کار آمده و احتیاط
احد الشقین بر قوت در اکه جناب والا کذاشتم زیرا که شق اول
مفید مدعای من نیست و شق ثانی هم ضرری نمیرساند و اظهار
تردد و توقف خودم در اکثر مقامات رساله جواب سائلی
که سوالش بواسطه ملازمان رسیده دفعا للتخصیص
اللبیب وانبساطا للسائل المجیب کرده ام
وعلاوه بران مد نظر اعراض ازین کلکل داشتم معلوم شد که
بسبب کثرت مشاغل مکام تحریر جواب بتوجه کامل بطرف
معروضه فقیر نمیفرمایند و بی تکلف بمقتضای عنایت قلبی
هر چه بخاطر شریف خطور میکند حواله بقلم مینمایند و عجب از سنت
چه حقیر سابق عرض داده ام که اگر از صحبت و سقم عملیات معلومه
ارشاد نمایند دیگری را گذارش کنم از جملهٔ بصحت و سقم
امر مطلوب اغماض فرمودن و طلب دیگر مسترد فرموده نمودن
بصدای اهنک علی خارج لب کشادن و نوای قانون مجانب
جنابی عز رفتن و از راه رست دور افتادن و اختیار نهاد و

دقت

نهایتا و بذر رفتن نهایت و هر چند در جواب طلب تعیین

یکی از وسایط ثلثه حواله خامه غرائب شمامه شد امر نسبت

پس غیب و غیر نسبت نهایت عجیب مستفید را مستفید استفسار

میرسید یا بالعکس بنوا و توجه وا و عجب تر آنکه افاده شد

که معنی وسایط ثلثه بحر تحریر در آید ازین افاده صاف تراوش

میکند که کار از مناظره بمجادله و مکابره کشید و الا

احتمال مفهوم مخالف منافی شان اجتهاد است و الله الهادی

والی السداد و ازینجا حال ادای ابوجهه حسن

هویداست چنانچه لطفی کشیح از تعین مذکور کیفیت معرفت

منزلتی پیدا و بانقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند

فرموده اند مستفید را مستفید نمودند مصرعه هر سخن وقتی

و هر نکته مقامی دارد فقیر طلب تعین یکی از وسایط ثلثه کرده ام

نه طلب معنی آنها و بینهما بون لا یخفی و ملازمان

با این همه سابق بطلب معنی لب وا نمیکنند و فحوای مثل مشهور را

خود برای خود اختیار مینمایند والسلام جواب از جانب مولوی

صنا

سید محمد صاحب مولوی صاحب جم المناقب جسیم المناصب
زاد مجده رقیمه کریمه ورود فرمود و استعاری باثر جار خاطر
منقار منظار از زبده ابهامیکه در درس شریف از ذکر عدم اعتیاد
نفس را قرار گرفته بود حضرت سلامت ابهام چنین کلام را ابراز
ابهام حدیث سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام لاعطین
الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله ورسوله منسبت واگر
ان شفیق ملاحظه کتب سابقه نماید مملو و مشحون از اسناد
انهزام و فرار بسوی صحابه کبار خواهد یافت فی تفسیر النیشاپوری
والکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی ان الذین تولوا
منکم یوم التقی الجمعان ان من
المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اوایل المنهزمین
و لم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان
صعد النبی صلعم ومنهم عثمان
انهزم هو مع رجلین من الانصار یقال
لهما سعد و عقبه انهزموا حتی بلغوا موضعا

بعید

بعد ان ترجعوا بعد ثلثه ايام فقال
36 النبي صلى الله عليه وسلم ذهبتم ذهبتهم فيها
وبنى عريضه اسمى وفي الدر المنثور
وجمع الجوامع عن ابن جرير عن كليب
قال خطب عمر يوم الجمعة فقرء ال
عمران وكان يعجبه اذا خطب ان يقرءها
فلما انتهى الى قوله ان الذين تولوا منكم
يوم التقى الجمعان قال لما كان يوم احد هزمنا
ففررت حتى صعدت الجبل فلقد
رايتموني انزو كانني اروية اشقى
في الصراخ بزور جستن وارد به بزكوهي نزكاه خنابت
فاروقيت تا حتين خطاب بطافت انتساب بسوي
خوشتن فرمايد اگر كلامى ابهامى نسبت به اتهام بعض
الهام نمايد بمقام اشهمه عظه وغضب موده باشد في الاستيعاب
عن ابن عباس قال لعلي اربع خصال

ليست لاحد غيره هو اول عربي وعجمي
صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو الذي كان لواءه معه في كل زحف
وهو الذي صبر يومئذ فرغيره الحديث
قال الله تعالى ومن يولهم يومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد باء
بغضب من الله ومأويه جهنم وبئس
المصير ونقل عن العيني في باب تفسير قوله تعالى ليس
لك من الامر شيء في ذكر غزوة احد
من المجلد الثامن اختلفوا في سبب نزولها
فقيل سبب نزولها انه صلى الله عليه وسلم
لعن قوما من المنافقين وقيل انه بسبب
الذين انهزموا يوم احد وكان فيهم
عثمان ابن عفان فنزلت هذه الاية
فكيف عيبهم وچون ماجراي خيبر وحنين طشتي از بام افتاده است

البتة

البته محتاج بتجشم استشهاد و بشواهد نیست و للعبد و من قال

شعر ولیس بمنکر فی حنین فراره

ففی احد فر واخبر آ : واعجب

انسانا من القوم کثرة : فلم تغن

شیئا ثم هزول مدبرا : وضاقت علیه

الارض بعد رحبها وللنص حکم

لا یدافع بالمزا یرین بالنص قوله

تعالی ویوم حنین اذا اعجبتکم کثرتکم

فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض

بما رحبت ثم ولیتم مدبرین بس آنکه

استعمال حنین لفظ کثیر الاستعمال از جاده ادب و بمقابل

لیتهم مثال لیث گشادن از عرفان و حسن خلق بسیار بعید بود

اکنون نوبت بحثی مقوله رسیده غیر از قوم اعنی

لا یسعنی عند التنازع چه جواب توان داد

را از دیگران متوقع جواب بودن و خود بگنج عدم بلدیت

از کوچه علوم خبر ندین تیشه بر پای الصلف زد ابیات ابلی
بلند همت سامی از کوچه فن موسیقی و غنای نغمات از قیمه
گرامی استفاده کرده اید این افاده تازه هم قابل تشکر گذاریهاست
والسلام جواب از مولوی سلامت الله صاحب
مولوی صاحب مظهر عجایب و مصدر غرایب جناب اجتهاد مآب
دامت الطافهم مکتوب غرایب اسلوب ورود عنایت فرموده
ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده مشتاق گشود شعر
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی حقا که تماشا
و عجیب ماجرائی است که طبع چالاک ملا رناق از کجا تا کجا رسیده
هیچ جای مقامی و گوشه بلند نگذاشته که انجا نخزیده شعر یار ما هر
ساعتی رنگ آید بار ابر دیگر کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر
فقیر هم سر کن بر کش بهر جا که رسیده اند دویده ام و بر جا که خزیده اند
رسیده ام شعر چه قدر رسیده است وحشت به پیچ دویده ام
من نی چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من نی از بیتها رده تو
که ستر کلاه سخن وا فرمودند بعاقبتش چنان گرم و رسیدنم

اغماض از آن نمودند و هر لباسی که متلبس شدند ناشناختیم
و بکشف حالم بر نخاستم **شعر** بهر رنگی که خواهی جامه می پوش
38. که من انداز قدت را میشناسم ۞ و بهر نوایی که مترنم شدند و از
هر مقامیکه حرف زدند من بسم جان زمزمه ساز شدم و بهمان
صدا هم آواز گشتم **بیت** گل شدی بلبلم و سرو شدی
فاخته ام ۞ من بهر رنگی که اندازی تو ساخته ام ۞ آخر کار همه شوغبان
کشیده و از هر قال و مقال نفس در دزدیده بعد از اختیار فراجانبی
مفر و ملجایی ندیده تا آنکه خزیده خزیده بحصن حصین مهابط
بعضی صحابه متحصن شدند و متحمل از نسبت قرابت فاروقی
را آنجناب سیر جد امجد انگاشته بتخصیص ذکرش زیاده تر
بر داشتند و خاطر مبارکت آمسرور و مبتهج ساختند و بعد از
آن نگذاشتند که صاحب دولتان آن طرف از کلمات طیبات علاقه
داران طرفشانی تبدل نمیشوند بلکه اعتاق خود ستایی را این
علاقت های هر دو کرمهای مغنت رهن اوراق منتهای زند
فحوای رقایم کرایم بجاها نماناچانی ست که برای دفع ستده

سلام در بند معارف نیست و واقف مجادله هر مقام یا آن

عارف نه و معلوم است که ازین حصار موهومی که طلسم

بستانی بیش نیست بر بجای دیگر نمیتوان شتافت و فقیر

هم ان شاء الله تعالی عقب جناب نخواهم گذشت و دست

از دامن دولت ملازمان نخواهم برداشت چه متکلمان اهل

سنت بالخصوص علامهٔ حلی بنای قلعه را که در بنیانش وارد آمده

درهم برهم ساخته و چنان بقلع و قمع اساسش پرداخته که اثر

از آثارش باقی نگذاشته و چون این گفتگوها بتکرار و تعدد بیشتر

در کتب امامیه مذکور است و جوابش بتفصیل تمام در کتب اهل سنت

مسطور پس افادهٔ اینچنین امور اعاده است بیفایده آیات منقوله

را تلاوت فرمودن و از منطوق ولقد عفا الله

عنهم ان الله غفور حلیم اغماض

نمودن لاتقربوا الصلوة خواندن و از اسم

سکاری باز ماندن است و چه مانع خواهد

بر آمده را غیض و غضب رفتن و دست در ذیل خطا عن

صحابه

صحابه زدن و بسبب غیظ و غضب بدیگری کم دن چون
اتصاف رنجیدن و کردن منصفی زدن است و رعایت
مراعات النظیر را که متکلم تجریه سنجیه رضیه متر سلانه نیست 39
افاده فن موسیقی دانستن و بران شکر گذاری کردن سبعار
بان سکیند که ملازمان میل طبعی بفتحتنی اثار ملا از دبلی دارند
غنای نغمات را دریده حلال می پندارند والا افاده امر جرم
قابل شکر گذار بهانیست و السلام خط مولوی سید محمد صاحب
افتحام بعفو الهی از فتره مشایخ کبار بعد وراحد نتیجتا بقوله
تعالی ولقد عفا الله عنهم از عجایب امور و غرایب
دهر است چه این عفو بعد تسلیم منصرفی مطلوب یا نفعی بحال
اولیاء ایشان ندارد زیرا که اصل مطلب صدور معصیت فرار
سوی اختیار ایشان است و آن قابل انکار نیست و عفو معلق
موکد وقوع نیست زیرا که در حقیقت عفو واقع نشود مگر بعد
صدور گناه چون بعد از عفو مشایخ کبار اصرار بر فرار در حنین و
حین و هوادی الرمل کردند پس وجود عفو و عدم آن یکسان

باشد چه این غزوات از احد متاخر بوده باشد مقدم بران پس این
عهد بدتر از گناه ست یک خطا دو خطا اخر تا کجا خطا اگر شخصی
یکمرتبه زنا کند و حقتعالی از ان عفو فرماید بار دیگر آنکس دو مرتبه و سه
مرتبه ارتکاب ان نماید ایا او را افتخار بعفو او لایق میباشد و عقلا
این سفاهت او را می پسندند بنظر فقیر آنکه این حضرات در حدیبیه
بیعت علی الموت و ترک فرار کرده بودند باز بران عمل
نکرده و نکث بیعت و نقض عهد مذکور نموده فرار بر قرار
در خیبر و حنین و غیر ان اختیار کردند حال آنکه حق تعالی در حق
متابعین بیعت مذکوره فرموده و من نکث فانما
ینکث علی نفسه در کنز الاعمال مذکورست و نادی
منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ان روح القدس قد نزل علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وامر بالبیعة فاخرجوا علی
اسم الله وبایعوا فسار المسلمون الی
رسول الله فهو تحت الشجرة فبایعوه

علی ان لا یفر ابدا انتهی اکنون حلل فرار سان
از خندک خیبر و وادی الرمل و حنین باید شنید و قال فی
فتح الباری من حدیث بریدة بن الحصیب
قال لما کان یوم خیبر اخذ ابو بکر
اللوای فرجع ولم یفتح له فلما کان الغد
اخذه العمر فرجع ولم یفتح و قتل محمد
بن مسلمه و قال فی روضة الصفا روزی
فاروق متصدی امر محاربه گشت و علم برداشته با طایفه از حامیان
بیضه اسلام بپای قلعه اهل شرک رفت هر چند دست و بازو
چهره فتح در آئینه مراد روی ننمود و روز دیگر صدیق اکبر رایت
برگرفته با جمعی از شجعان و ابطال بمقابله اهل ضلال شتافت
و محاربات عظیم در میان فریقین واقع شد بی حصول مقصود
بازگشته در نوبت سوم بار عمر بن الخطاب با زمره اصحاب
روی بجانب محصوران قلعه قموص آورده کوشش بسیار
نموده بدستور سابق مراجعت فرمود بعد از آنکه خسرو انجم

با علم زرنگار متوجه خیبر و یار مغرب شد اسد ربطحا و یثرب بر
زبان گوهر نثار معجز آثار بگذرانید لاعطین الرایة
غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله
ورسوله یفتح الله علی یدیه وقال فی
الکتاب المذکور فی غزوة وادی الرمل آنکه
حضرت خیر البرایا لوا را به ابوبکر داد و او را بر طایفه
اسیر گردانید و بر سر اعدا فرستاد و مقام مخالفان وادی
بود کثیر الحجارة والاشجار چنانکه الجدار دران دشوار می نمود
بالجمله ابوبکر بموجب فرمان روی بابل عدوان آورده بعد از
قطع منازل قریب مساکن اشقیا رسید و خواست که پای
در وادی بصفا نهاده دست برد نماید ناگاه ارباب نفاق
بهیئت اجتماعی از وادی بیرون آمده دست بشمشیر
و تیر بردند و نیران قتال اشتعال یافته عاقبت جمعی زخمی به
اسلام رسید مسلمانان بعضی بعز شهادت فایز شده و بر
منهزم گشته بمدینه مراجعت نمودند بعد از اطلاع رسول حال

اهل اسلام عقد اتفاق کرده ثمر داد و اورا طایفه از مسلمانان
به انتقام ارباب خلاف و شقاق نام زد فرمود و عمر سپاه
سر کرده بجانب مقصد شتافت و دران حین که میل در آمد
وادی کردند مشرکان که در پس احجار و اشجار که مواضع کمین ایشان
بود روی بمسلمانان نهادند و بعد از شکستن و کوشش لشکر
اسلام انهزام یافته بمدینه معاودت کردند انتهی و فی فتح الباری
الحکم بن عیینة قال لما فر الناس یوم حنین
جعل النبي یقول انا النبي لا کذب انا ابن
عبد المطلب فلم یبق معه الا اربعة نفر
ثلثة من بني هاشم و رجل من غيرهم علي
والعباس بين يديه وابو سفيان بن الحرث
اخذ بالعنان وابن مسعود من الجانب
الايسر قال وليس يقبل نحوه احد الا
قتل و توهم نشود که در صورت ذکر فرار احد با مناسب و
اقتصار بر ذکر فرار خیبر و حنین و غیره لازم بود زیرا که عفو کناهی

ازگناهی مستلزم ترک دگران گناه نیست کیف وجناب رسالت
مآب بعفو نه کوراعتنا نفرموده خلیفه ثانی را در صلح حدیبیه
بدگرفته اند کو محجوج فرموده پس درانوقت چرا انحطاط
بمقابله خطاب جناب رسالت مآب بعوض تضمن نمود که جناب حرا
ذکر فرار احد منبر فرمایند حال آنکه عفو الهی شامل حالم که دیده قال
فی روضة الصفا آنگاه عمر رو بمردم آورده گفت شما را
فراموش شد که در روز احد راه گریز پیش گرفته بودید من شما را میخواندم
هیچیک از شما مجال التفات ندانست و فراموش کرده بودید او چرا
را الخ و عجب نیست که حضرت خلیفه ثانی خود بر سر منبر در مقام
افتخار ارشاد فرموده اند انز وکانی اروبه اروبه
یعنی میجستم گویا که من بز کوهی هستم حال آنکه اعتنای بعفو الهی از بن الطیر
بزدلی و جبن رفتار منکام قرار اولی و انسب بوده همچنین است
خطات تعریض انتساب جناب رسالت مآب بخلیفه ثالث
لقد ذهبت فیها ذهبی عریضه بلی جانب از ان
ایشان امی رسد که بسبب نسبت ذمی المؤذین بودن نزعمهم

الغار

الفاسد بدل از چنین حطاب ملالت انتساب نسبته اعناق
خود را رهین منت ها سازند خلاصه آنکه مدار نجات آخروی
بر قرب حضرت باری و اعمال حسنه است و بر تقدیر تسلیم قرابت
و صحابت نبی و وصی اصلا بکار نمی آید و لنعم ما قیل
هر که را روی به بهبود نبودست دیدن روی نبی سود
نداشت و شیعیان هم چون تنهاهای بی تنهای نشان اند که حق
که حق بر زبان شان جاری شده و شیعیان را از منتسبان رسول
صلی الله علیه و سلم و نفس رسول کما هو مدلول آیه
المباهله شمار کردند و خود را از طرفداران دیگران شمردند
لله الحمد علی ذلک با این همه شیعیان خالی محض از کتب اهل سنت
اندنیس ها که مورد عتاب ها عنایت هرچه باشد سنیان باشند نه شیعیان
و گناه خود را گردن دیگران بستن یعنی چه هر گاه این مرحله را
طی کردیم پس تبرعا میگوییم که استدلال به کریمه مذکوره بر عفو عصیان
فجار شیعه فاره غیر فاره مخدوش است اولا بنابرآنکه لا نسلم شمول
الخطاب لهم کیف والخطاب فیها الی المومنین

وايمان الشان غير مسلم ومن ادعى فعليه
البيان ودونه خرط القتاد وفي تفسير
الكبير في تفسير الكريمه المذكوره ان
هذا الخطاب للمومنين خاصه انتهى پس اول
اثبات ايمان شان لازم وثانيا صاحب مدارک در تفسير بعض
ما كسبوا گفته بتركهم المركز الذين امرهم
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالثبات
فيه پس اين ايت در شان همراهان عبد الله بن جبير كه باستقرار
در مركز معهود ومامور بودند نازل شده باشد وعمر وعثمان از
همراهان او بوده قال البيضاوي في تفسيره
يعني ان الذين انهزموا يوم احد انما كان السبب
في انهزامهم ان الشيطان طلب منهم الزلل
فاطاعوه واقترفوا ذنوبا بالمخالفه للنبي صلى الله
عليه وسلم بترك المركز والحرص على الغنيمة
ممنوعون التاييد وقوة القلب وقيل استزلال

الشيطان

43

الشیطان تو لیهم الی اخر ما قال و این کلام
صریح است در نیکه احتمال ظاهر از لفظ ما کسبوا ایمان ترک سنگر
و حرص علی الغنیمت و امثالهات دیگر از الصیغه تمرنعق ذکر کرده
در کاه ضمیر با کسبوا بسوی همراهان این جبر راجع باشد پس
ضمیر تو لوا و لقد عفا الله عنهم بسوی ایشان راجع
باشد خواهد بود والالزم الانتشار فی الضمایر و اختلال نظم الکلام
کما لا یخفی علی اولی الاحلام پس استدلال مذکور
مذکوره باطل باشد لانه اذا جاء الاحتمال بطل
الاستدلال و توهم نشود که هرگاه عصیان اهل مرکز اشد
و اشنع بوده بعفو گردید پس گناه دیگران بطریق اولی معفو
باشد زیرا که این توهم مدفوع است بانکه کلام ما در دلالت صریحه
کریمه مذکوره است و این استنباط امر اخر است مع ان
الاولویه ممنوع است زیرا که مدار عفو و صفح بر صلوح صلاح باده و
حال و حسن نیت و خلوص انابت است نه بر اشدیت و اضعفیت عصیان
و استعداد مواد تابیه غیر مسلم و ما تنا تخصیص نفوس مره نادمین

تا بين محمل نيست قال البيضاوي عفا الله عنهم لتوبتهم
واعتذارهم وتوبه مشايخ كبار در محل منع خصوصا نظر
باصرار شان بر زوال انهم فروا الفرة غب فرة ومرة
بعد مرة ورابعا سلمنا شمول الاية لهم لكن
العفو محتمل للعفو الدنيوي والاخروي فيجوز ان
يكون عفا الله تعالى عنهم في الدنيا وايضا
يحتمل ارادة العفو عن قتلهم بحراستهم
عن ايدي الكفار كما ورد في بعض
التفاسير ودیگر فاضل دهلوی در بعضی از طعن قرار نوشته
مشتمل بر غرایب وعجایب افادات وکلمات متشتته متنافیه
غیر مفیده نیست چنانچه در مقام بر سبیل مشتی نمونه از خروارے بعضی
کلمات طیبات از افادات شان بعرض بیان می آید تا ارباب
نظر واصحاب حال بنظر انصاف ملاحظه نمایند در یکجا از باب مطاعن
میفرمایند چون گریختن روز احد از عثمان واز جمیع صحابه غیر از هیچ کس بوقوع
آمده تنها بر عثمان جای طعن نیست ومعهذا چون حق تعالی بعفو از ان

44

کبیره در قرآن مجید نازل فرموده دیگر جای طعن بر هیچکس باقی
نمانده قوله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض
ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور
رحیم انتهی موضع الحاجة من کلامه بعد از آن در جای دیگر
میفرماید فرار روز احد قبل از نهی از فرار بوده بعد از آن معفو هم
شده بموجب نص قرآنی که ولقد عفا الله عنهم ان
الله غفور رحیم **اقول** اولا آنچه افاده فرموده که چون گریختن
روز احد از عثمان الی قوله تنها بر عثمان چه جای طعن هست نهایت
عجیب است چه ما هم تخصیص طعن را نمی‌خواهیم و دیگران را نیز مورد
طعن ایشان میشماریم و خود شما همین را در مطاعن صحابه
عموما از جانب شیعه نقل کرده اینجا اسناد تخصیص بسوی شیعیان نموده
فهل هذا الا مناقضة و ثانیا در مقام اول فرموده بودید پس
در خصوص می باید که فرار از جمله امور مباحه غیر منهیه باشد و تنها قیعت
کلام هم ظاهر است بعد از فخر رازی در تفسیر کبیر میگوید فقد احتج.

اصحابنا بعد اعلى ان ذلك الذنب كان
من الكبائر لانه لو كان من الصغائر لوجب
على قول المعتزلة ان يعفو عنه ولو كان
العفو واجبا لما حسن التمدح به لان من لم
يظلم انسانا فانه لا يحسن ان يتمدح بانه
عفا عنه وغفر له ولما ذكر هذا التمدح
علمنا ان ذلك الذنب كان من الكبائر و
لما عفا عنه علمنا ان العفو عن الكبائر
واقع وطرفه ايکه بعد حسکم بمنهی بودن الفقه ومعهد انعفو هم شده
محل تعجب است که خبر یکه منهی عنه باشد حکونه عفو بران متعلق تواند
خصوصا هرگاه صغیره نیز در مقام متعلق عفو بتصریح مجوز ندانسته اند
و تاویل کلام شان مصاحب تحمل العفو على سبيل التنزل اگرچه گنجایش
دارد لیکن بجزم که حقتعالی حکونه بر سبیل تنزل عفو کرده باشد وانه
تفسیر دانی شان مصاحب نهایت مستغرب است که فرار حرم بعد را
قبل از نهی عن الفرار روا داشته حال آنکه آیه کریمه یا ایها الذین

امنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا
تولوهم الادبار ومن يولهم يومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد
باء بغضب من الله ومأويه جهنم وبئس
المصير * در غزوه بدر نازل شده و در مقدم بر احد سبب
اخرج ابن ابي شيبة وابن جرير عن ابي
نضرة في قوله تعالى ومن يولهم يومئذ
دبره الآية قال نزلت يوم بدر ولم يكن
لهم ان يتحازوا ولو انحازوا لانحازوا
الى المشركين واخرج عبد بن حميد وابن
جرير عن قتادة في الآية قال ذلكم يوم
بدر لانهم كانوا مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى غير ذلك من الروايات الحسنة
این شاید صاحب را با وصف ادعای تبحر در علم تفسیر و حدیث
و تاریخ نسخ و آنچه نص از آیات قرآنیه و نه بمنسوخ اختیار مذهب

خود مناسب نبوده و لابینک مثل خیر و صاحب کتاب تشیید
المطاعن فی کشف الضغاین بتفصیل جواب جمیع اقوال
شاه صاحب را بخبر تحریر آورده اند فمن شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه والسلام علی من اتبع
الهدی جواب از جانب مولوی سلامت صاحب
بسم الله الرحمن الرحیم زعفران زار ضمیر یعنی طومار جناب
مجتهد تحریر در عین نگر اینها که این بیت بر زبانم بود بیت
باز آکه دیده ها بره انتظار تو اند امید وار از به بیرون کشته اند
سیرمه دیده وصول گردید و خاطر منتظر را سرور بسز و ارفرود
بیت خوشا که یار بحالم ترحمی دارد زسوی خاص من نظر لطف
بر نمیدارد بیت آنچه که عظمت و جبروت محرر شریف
بادی الرای از طول هم تحریر آنست ظاهر و خوشنا آنکه جابجا به
بفور رسش در اول نظر از عرض بقریر ما بر جهایت بیوه قلموها از خامه
نگار پیرایه طرح وی بیامن کرد بدون جواب سرکیها که ام
مانی ضمیر مصفای رطاس نشنیده عالبا این همه نوش خروش

آز و فور علمی است که از کلیات عنبر ارباب گشته و آنها نخانا در تزاید
افزود و دیگر آثار معلومه که از کمین بطون بمنصه ظهور جلوه
نمود همانا حدت طبع خداداد از بروز و منبع نمود به هر حال حسب الامر
علم از طول عبارت پیداست و ضخامت فهم از عرض کلام هویدا
المختصر مراسله مرطوله آن متین و توشتی که دارد موافق میل عالی
الفویه خواه مخواه ظهر معنی بحسب ظاهر لیس معتبر چون بعد طی مسافت
طویله و عریضه از سیر اسبره های حروف و الفاظ شاداب تر نسیم فضای ریحان
گرفته سیر بهارستان معانی پرداختیم بی تکلف همان آتش
در کاسه یافتیم و دریافتیم که هنوز از آن وادی که به رغم خود دست
حصار آهنی فهمیده اند پا بیرون نگذاشته اند و در آنجا سر گرم سیر
تماشا هستند ساعتی برای تفریح خاطر از کوه احد بصحرای خیبر
شتابند و زمانی پی تفریح قلب از وادی الرمل بنذر و حنین
جلوه میفرمایند عجب تماشاست و تکلم از سر شوخی قسم به ماهیت
چون ها برق گرم جلوه که آن تند خوی اماست نام خدا بعلی قانو…
عجیب زقند زده با شارا ایدیه بدرستی عجیب زنگ … تسلیست

هر کس و ناکس تا دامن دولت برسد و چشم بر محرم و نامحرم برفگند
حالات نقد منتظران میخواند که بعد از آنکه اول لطف فرمودند
تا آخر همان رنگ برآید شعر از انتظار آن حجاب تا کی ۞ این
پرده و این نقاب تا کی ۞ رحمی رحمی که عرصه تنگ شد ۞ زینگونه نهان
عتاب تا کی ۞ آمدم برنگ آیه کریمه و لقد عفا الله
عنهم ان الله غفور رحیم که قلم بدایع رقم رای همایون
بسیاقش بر خیانچه از نظر پسش پیداست نگاشته و لطائف تعریض
بر همه گماشته طبع سلیم سامی و ذهن مستقیم گرامی در جوش تیز
بطول رفته به افادات عجیبه پرداخته برخیزد برای دفعش تا که از آن
از بار و بود جولاه سبب وجوه عدیده بخاطر خویش می‌نشیند
و هر کسکه بهره از عقل و دانش دارد جوابش نوشتن کردن نتواند
نداند لیکن چون بنای کلام را از اول سخن بطرز دیگر انداخته ام
با آخر همان راه میروم کوملا زمان سایر عالم بلوئی تا شستند برنگ
دیگر برآید خلاصه طومار مذکور با اینهمه زور و شور غیر از این نیست که
بعضی صحایف بعضی احباب قرار دیر عزوات نمودند مراتب

اتمام کردید بر تقدیر فرار و فرار ممنوع و قبول روایات ضعیفه
سقیمه و غرض بعد از ذکر معارضات توبه صحیحه هم هیچ اندیشه ما
نمیرود چه احدی از ما ایشان را معصوم نمیدانند اگر کسی از اینها
مباشر جرمی شود و باز باب توبه و عفو الهی لوث گناهش از دامنش
محو گردد جای مواخذه شیعیان نیست چه حضرات انبیا
با وصف عصمت اجماعی در حق بعضی از ایشان ارتکاب
کبیره جایز داشته اند و هم در وقت تیقن مرگ از
دست دشمن به اختیار فرار چنانکه کفار رخصت داده
با اینهمه وای بر متهمان ناکرده گناه برای اینها که پای ثبات
در غزوات افشردند و دست از رفاقت بر نداشتند خصوصا
طلحه بیچاره که سینه سپر کرده زخمهای کاری برداشته بجز گرفتن
زیر سهام مطاعن بدیگر مکر و فن کدام خلعت دوختند تا این
بیچارگان گنهکار هم و بهم حرمان باشند خوشا حال گناهکاری که
خیاط عصمت پای بستان همچو خائیان در زمانه گریزد چون خنثی
رستم پرده نشین شود و چنان کمر شجاعت محکم به بندد که

واین وناموس وعزت طاهرین همه برباد رود ونیمیدام در نیمیدام عاشاکر دبنیست که این یک طعن روکش صد هزار طعن شده می تواند مردان سبت که زبان بجوابش کشاید ارشاد شود که این کر نخس و پوشیده شدن کبیره است بانه بطلان شق ثانی نظر بحال عاشقش ظاهر و بر تقدیر شق اول کبیره غیر معفوه باشد و احتمال عفو دینوی هم اینجا گنجایش ندارد وجه تخصیص عفو بره تا این وناد بین محتمل سبت و توبه جناب معلوم محل نظر خصوصاً نظر باصرار ایشان برین کبیره فانه فی فترة غیب فترة مره بعد مره فی عهود ثلثه نفس بر اصول موضوعه جعفرات لازم یک خطا دو خطا بلکه سه خطا اخر تا کجا خطا اولا حل این مشکل فرمایند تا بیار زبان مطاعن صحابه کشتا یند وه و نچه افاده فرموده اند که قرابت و صحابت نبی و وصی اصلا بکار نمی اید مسلم است بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست لیکن دانستن بالبد بکلیه سلب کلی اکثر اصول شیعیان نمی ماند کما لا یخفی

علی

علی آل النبی و باین شعر که شعر هر کرا روی به
بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ نهایت
فرموده‌اند رهین منتها نبوده ارشاد فرمایند که این شعر افاده
جناب سبط آنجا دیده دیگری از اولی الالباب در مقام
تذکر شعر مشهور ضرور است هر چند تحریرش از آداب دور
العاقل یکفیه الاشارة و الکنایة ابلغ من الصراحة و آنچه
بعد طی مراحل موهومی و طلسم دبستانی اولا بمرع فرموده‌اند
و حروف ورا نمایان صحابه کبار روند سخت مقام استعجاب
و جای استغراب سبحان الله کسانیکه به اجماع مفسرین جا بجا
مخاطب بخطاب یا ایها الذین آمنوا باشند و نصوص
قطعیه و احادیث نبویه در مدایح و مناقب و فضایل و حسن عاقبت
و قطعیت دخول بهشت دلالت دارند و اخبار معصومین
هم مساعدت با کمالات دنیویه و اخرویه ایشان نمایند
از سلسله ایمان خارج شمردن کمال ادای ایمان داشت
خوش گفت آنکه گفت شعر کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود در دهر یکی چو من و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود. قطع نظر از مخالفت با علما

کردن و جناب محقق طوسی و دیگر اسلاف علما بالای طاق

گذاشتن دایره نکاح تجویز مومنه را با کافر در خاندان نبوت

و امامت وسیع ساختن بست مصرعه این کار از تو آید

و مردان چنین کنند. و از اینجا حالی شد که ملازمان رساله

معلومه را که محرر سن متقاضی جوابست هنوز بالاستیعاب

ملاحظه نفرموده اند والا طلب بیان تر از آن نشان نمی نمود

چه صاحب رساله مدعیات بچیزی از ملا خلیل قزوینی و بعضی

تفاسیر امامیه و ابن بابویه قمی در کار ملازمان کرده است و

کلماتی چند از کتب شیعیان نوشته شاید که نامیده به نیش جناب

ارباب اعتبار ساقط باشند و شیخ صدوق را که صحابه

کبار را مثل گوش و چشم و دل نزد آن حضرت علیه الصلوة

والتحیات عزیز قرار داده تا وصف صیغه مبالغه صادق

نزنند و آخر کار چون شیخ محجوب ترقی معکوس شده نمود

از رجال صحابه بطرف صاحب تحفه متوجه شده و از صعود میل
بهبوط نموده صرف عنایتها ساختند و امید برید نشستند
که چون طبع نقادان والا ارشاد که مظنه معروضات فقیر بهات
نرسد و وقت تحریر جواب خامه بلاغت شمامه بهره بطاین
می‌اندازد هم سخنان علامه مشتهر و اعضا دکا الشمس
فی نصف النهار معلوم و ایرادات و نقوض بر کلا
مش مع ما بین هم هرچه افاده فرموده اند ناظرانش کمتر از منع بر برو بدم
اشتهای دیگر از افادات سابقه نمیدانند برای بصیرت ناظران
وخبرت سامعان بطریق اجمال کشف حالش میکنیم باید شنید که اولا
انچه افاده تهافت فرموده خرافتی بیش نیست چه غرض صاحب تحفه
از انچه در بعض مطاعن عثمان مخصوصه بخلیفه ثالث ذکر کرده است
دفع تخصیص بالذکر است یعنی طعن مشترک که بحر سی کس بر
جمیع صحابه متوجه میشود ذکرش چنانچه شیعیان نمایند در مقام تخصیص
نباید فلهذا اخویش بار دیگر در مطاعن صحابه عموما آورده که اینجا نشاید
اگر عبارت بتخصیص طعن راضی نباشند طعن بر اخلاف خود نمایند وثانیا انچه

چشمش

بجهت تحریر آورده‌اند حرف از نافهمی خود زده‌اند چرا که با وصف اینکه این

مشاقیها که از سالهای دراز روی کاغذ را سیاه میکنند منسوبه

معرفت اسلوب کلام پیدا نکرده چه در مقام اول فرار را که کبیره قرار

داده مبنی بر تسلیم مزعوم طاعنان است بعد از آنکه فرار روز احد را قبل

از نهی گفته مبتنی بر منع مظنون شان معهذا بنا بر ایمای اسلوب تسلیم بعد از

منع است لهذا اتمام آیه کریمه که اولا ذکر فرموده بود اینجا باز اعاده

نمود پس بتقدیر اول عفو متعلق با جمیع است و بر تقدیر ثانی مخصوص

به اهل مرکز که همراه ابن عبدالله بن جبیر مامور به ثبات قدم در آنجا بوده

و تخلف از آن نموده‌اند و از اینجاست که بعضی از مفسران بعض ما کسبوا

را تفسیر بترکهم المرکز فرموده‌اند فان قلت فمع ما تقرر هم و ان رفع

ما زعمتم ثانیا فی المتبوع الطاعن فیما بین فات

الکلام مع وضوحه لا یخلو عن دقة و متانة

و اظهار استغراب از فرار یوم احد قبل از نهی خیلی مستغرب است

چه در کتب خانه سرکار تفاسیر اهل سنت موجود لهذا ملاحظه فرمایند

که آیه یا ایها الذین امنوا الی بئس المصیر علیما را

در آن

دران اختلاف است محققین مفسرین محکم آیه مذکوره را بخصوص

50 سبب گفته اند و بعضی بنسخ قایل گردیده اند پیش تقدیر درست این نهی

تا وامن احد بمیرسد منافی کلام صاحب تحفه میشود و آنچه از ابن ابی

شیبه و ابن جبیر عن ابی البصره نقل فرموده اند خود تنبیه برای نظر

خود فرموده اند چه اگر نظر دقیق و فکر بادقیق از جای استعاره شود معلوم

گردد که ما نقل مفید برای گنهکاران و مضر برای ملازمان است

فتدبر فانه دقیق و بالتفکر حقیق و فقیر بکر خلجانها

که لحاظ دارم بپاس مزاج شریف و عنصر لطیف که بار گران بر دوش

ملازمان که اشتن گوارا نمی کنم از دل بر زبان نمی آرم

بمزاج نازک تو خلشی رسد مبادا می ترسم ازان که اعتراض کل بتوجهات

خود را اگر با بعض سوال و اگر در عرصه جواب تنگ شود بلکه کار از جواب

بطرز دیگر کشد ادب شناسیم و پاس مزاج نازکت است و گرنه

شوق بدل جوشش بیشتر دارد و حواله که به تشیید المطاعن فی

کشف الضغائن فرموده ختم کلام بران نموده اند استادان چه میکردند

که شاگردان پسندند نالہ عدیث زرخ آن ماه کند ماه چه

می کرد که آن کیش معلوم شد که هنوز غرض النقض علی
وجوه الروافض ندیده اند که چنین لب بدل گوهرها می‌گشایند
بجمیع خاطر خود نشانده اند که می لافی ندیده مگر آن طره
پریشان را حالا بفرمایند که عالم قدیم است یا حادث اختیار
احمد الشقین فرموده و تلبیس بطور عقول متوسطه بیان نمایند والسلام
علی خیر ختام تمت بالخیر روز دوشنبه تاریخ غره ربیع الاول